شرح آسان

عقیده طحاوی

**تأليف:**

**دكتر محمد بن عبدالرحمن الخميس**

**ترجمه:**

**مصطفي خيرخواه**

|  |  |
| --- | --- |
| عنوان کتاب: | شرح آسان عقیده طحاوی |
| تألیف: | دكتر محمد بن عبدالرحمن الخميس |
| ترجمه: | مصطفي خيرخواه |
| موضوع: | مجموعه عقاید اسلامی |
| نوبت انتشار:  | اول (دیجیتال)  |
| تاریخ انتشار:  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| منبع:  |  |
|  |  |
| این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.www.aqeedeh.com |  |
| ایمیل: | book@aqeedeh.com |
| سایت‌های مجموعۀ موحدین |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه مؤلف 3](#_Toc332582750)

[قسمت اول 6](#_Toc332582751)

[قسمت دوم 9](#_Toc332582752)

[قسمت چهارم 17](#_Toc332582753)

[قسمت پنجم 19](#_Toc332582754)

[قسمت ششم 23](#_Toc332582755)

[قسمت هفـتم 25](#_Toc332582756)

[قسمـت هشتم 29](#_Toc332582757)

[قسـمت نهم 31](#_Toc332582758)

[قسمت دهم 32](#_Toc332582759)

[قسمت يازدهم 38](#_Toc332582760)

[قسمت دوازهم 41](#_Toc332582761)

[قسمت سيزدهم 43](#_Toc332582762)

[قسمت چهاردهم 47](#_Toc332582763)

[قسمت پانزدهم 51](#_Toc332582764)

[قسمت شانزدهم 52](#_Toc332582765)

[قسمت هفـدهم 55](#_Toc332582766)

[قسمت هجـدهـم 56](#_Toc332582767)

[قسمت نوزدهم 58](#_Toc332582768)

[قسمت بيستم 62](#_Toc332582769)

[قسمت بيست و يكم 63](#_Toc332582770)

[قسمت بيست و دوّم 65](#_Toc332582771)

[قسمت بيست وسوّم 70](#_Toc332582772)

[قسمت بيست وچهارم 73](#_Toc332582773)

[قسمت بيست و پنجم 74](#_Toc332582774)

[قسمت بيست و ششم 77](#_Toc332582775)

[قسمت بيست هفتم 83](#_Toc332582776)

[قسمت بيست وهشتم 85](#_Toc332582777)

[قسمت بيست و نهم 88](#_Toc332582778)

[قسمت سي‌ام 90](#_Toc332582779)

[قسمت سي و يكم 92](#_Toc332582780)

[قسمت سي و دّوم 94](#_Toc332582781)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه مؤلف

حقا كه حمد و ثنا فقط لايق خداي متعال است. او را مي‌ستاييم، و از او ياري مي‌جوييم، و از بدي‌هاي نفس و اعمال نادرست به او پناه مي‌بريم. هر كس را خدا هدايت فرمايد، هيچكس نمي‌تواند اورا گمراه سازد، و هر كس در وادي ضلالت افتد، هادي و راهنماي براي او نيست. گواهي مي‌دهم: اينكه هيچ معبودي جز خدا وجود ندارد، او يگانه است، و شريك ندارد. وگواهي مي‌دهم كه حضرت محمد بنده و فرستاده خدا است. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾ [النساء: 1]. «اي مردمان از پروردگارتان بترسيد، پروردگاري كه شما را از يك انسان بيافريد و همسرش را از نوع او آفريد، واز آن دو مردان وزنان فراواني منتشر ساخت، و از خدائي بترسيد كه همديگر را بدو سوگند مي‌دهيد، وبترسيد از اينكه پيوند خويشاوندي را گسيخته داريد، زيرا كه بيگمان خداوند مراقب شما است». ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدۡ فَازَ فَوۡزًا عَظِيمًا ٧١﴾ [الأحزاب: 70-71].

«اي مؤمنان از خدا بترسيد، وسخن حق و راست بگوئيد. در نتيجه خداوند اعمالتان را اصلاح مي‌كند، وگناهان شما را مي‌بخشايد، هركه از خدا و پيغمبرش فرمانبرداري كند، قطعاً به پيروزي و كاميابي بزرگي دست مي‌يابد».

اما بعد: حقا كه صحيح‌ترين سخن كتاب خدا است، و بهترين راه، روش حضرت محمد است، بدترين امور نوآوري در دين است، و هر نوآوري در دين بدعت است، و هربد عت منتهي به گمراهي است، و هر گمراهي پايانش دوزخ است.

پس ازين جملات كوتاه مي‌گويم: اين كتاب شرح موجز و خلاصه‌اي از بيان اعتقاد و باورهاي اهل سنت و جماعت است، كه مبتني بر مذهب فقهاء امت، امام ابوحنيفه نعمان بن ثابت كوفي، و (شاگردانش) امام ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم انصاري، و ابو عبدالله محمد بن حسن شيباني است، كه امام ابو جعفر طحاوي آن را به نگارش در آورده است، خداوند او را رحمت كند، كه چه خوب از عهدهء اين كار بر آمده است، چرا چنين نباشد، در حاليكه او از پايدار‌ترين و قوي‌ترين كساني است، كه باور‌هاي اعتقادي ائمه مذكور را نقل كرده است. زيرا امام طحاوي داراي دانشي راسخ و استوار بوده، و در مذهب حنفي جايگاه خاصي داشته است. پس او بزرگ‌ترين كسي است كه باورهاي اعتقادي اين گروه از امامان را بيان نموده است، چرا كه او در نزد فقها و محدثين موثق و مورد اعتماد است. اكثريت امت اسلامي متني را كه طحاوي آورده مقبول تلقي كرده‌اند، و بنابراين شروح و تعليقات بسياري بر آن نوشته‌اند، كه بعضي موافق سنت است، و برخي راه و روش متكليمن (اهل كلام) را درپيش گرفته‌اند. از بزرگ‌ترين شروح بر اين متن كه فوايد بسياري به ارمغان آورده، شرحي است كه امام ابن ابي العز اذرعي حنفي/ نوشته است. او در اين شرح در سه مسأله بر امام طحاوي خرده گرفته است:

1- قول طحاوي كه گفته است: «قديم بلا ابتداء». «خداوند قديم است و آغازي ندارد». اين نوع سخن گفتن از نوآوري‌هاي اهل كلام است، و نبايد خداوند جز به آنچه او خودرا ناميده. و يا پيامبرش او را به آن ناميده، نام برده شود.

 2- اينكه گفته است: «تعالى عن الحدود والغايات والأركان والاعضاء والادوات». «خداوند برتر از حدود و غايات و اركان و اعضاء و ابزار آلات است». در شرع اينگونه الفاظ در نفي و اثبات وارد نشده، بلكه اين نيز از شيوه اهل كلام است، و بهتر است كه در اين باره به الفاظ و عبارات شرعي مقيد باشيم.

3- اينكه گفته است: «ان الإيمان إقرار باللسان وتصديق بالجنان». «ايمان عبارتست از اقرار به زبان و تصديق به دل». بدينسان او اسم ايمان را بر اعمال صالحه اطلاق نمي‌كند، و اين نظريه برخلاف اكثريت سلف از مذاهب مختلف اسلامي است. خداوند هردو امام را (امام طحاوي و امام ابن ابي‌العز) و ساير ائمه ديني را رحمت كند، كه آنان در خدمت سنت و عقيده اهل سنت و جماعت بوده‌اند. من دوست دارم كه اين متن اعتقادي را بطورخلاصه شرح دهم تا اينكه مناسب حال مبتديان از طالبان علم باشد، عموم مردم نيز از آن بهره‌مند شوند.

از خداوند مي‌خواهم، كه اين كتاب را براي مسلمانان سودمند قرار دهد، و آن را موجب سنگيني ميزان حسنات من قرار دهد، از وراي مقصدم خداي را مي‌جويم، كه او ما را كافي است و نيك وكيلي است. آخرين دعاي ما اين است كه حمد و ستايش فقط شايسته خدا پروردگار جهانيان است.

 د/ محمد بن عبدالرحمن الخميس

قسمت اول

امام حجت، ابو جعفر وراق طحاوي مصري/ فرموده است: اين ذكر بيان عقيده اهل سنت و جماعت بر مذهب فقهای امّت: ابي حنيفه نعمان بن ثابت كوفي، و ابي يوسف يعقوب بن ابراهيم انصاري، و ابو عبدالله محمد بن حسن شيباني است، باور‌هايي كه آنان درباره اصول دين دانسته‌اند، و بر اساس آن در پيشگاه پروردگارجهانيان تسليم و منقاد بوده‌اند.

1- درباره توحيد خداوند، درحاليكه معتـقد به توفيق الهي هستيم مي‌گوئيم: خدا يگانه است و شريك ندارد.

**لغت شناسي:**

«شريك» كسي است كه درچيزي سهيم باشد.

**شرح:**

1ـ خداوند در هرچيزي يگانه است، او در ذات، و در افعال، و در اسماء و صفات، و در استحقاق عبوديت يگانه است. در هيچ چيزي از اين امورداراي شريك نيست. پس خداوند در خلق و امرش شريك ندارد: ﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ﴾ [الأعراف: 54]. «آگاه باشيد كه تنها او مي‌آفريند و تنها او فرمان مي‌دهد». ﴿هَلۡ مِنۡ خَٰلِقٍ غَيۡرُ ٱللَّهِ يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [فاطر: 3]. «آيا جز الله آفريننده‌اي وجود دارد، كه شما را از آسمان و زمين روزي برساند». خداوند در نفع و ضرر، ومرگ و زندگي و ساير امور از اشكال مختلف تصرف و تدبر در نظام عالم هستي شريك ندارد.

همچنين در اسماء و صفات شريك ندارد، و فقط اوست كه سزاوار بندگي است، توحيد بنده كامل نمي‌شود، مگر آنكه خود را از انواع مختلف شرك خلاص كند، و متقابلاً انواع توحيد را كه بر او واجب است بانجام برساند. پس بنده ميبايد خدا را در اسماء و صفات يگانه بداند، و هيچ مخلوقي را با صفات خالق توصيف نكند، خدا را در عبادت يگانه بداند، و هيچ عبادتي را براي غير او انجام ندهد. ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5]. «تنها ترا مي‌پرستيم و تنها از تو ياري مي‌جوئيم».

­﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56]. «من پريها و انسان‌ها را جز براي پرستش خود نيافريده‌ام».

(2) هيچ چيزمثل او نيست.

(3) هيچ چيزاو را نا توان نمي‌سازد.

(4) هيچ معبودي غير او وجود ندارد.

**لغت شناسي:**

«يعجزه» اعجزه الشيء: آن چيز او را نا توان ساخت، يعني او را عاجز ساخت، كه بر آن قادر نيست.

«اِله»: معبود. پس اله يعني معبود، وخداي هر كس همان است كه او را پرستش مي‌كند.

**شرح:**

(2) «ولا شي مثله» اين از اصول توحيد است، كه مي‌بايد اعتقاد داشته باشي به اينكه: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11].

«هيچ چيزي همانند خدا نيست، و او شنوا و بينا است».

پس او شبيه هيچكدام از مخلوقاتش نيست، و هيچكس نيز با او مشابه نيست، نه در ذات و نه در صفات و نه در حقوق.

(3) «ولا شي يعجزه» يعني خداوند به هر چيزي كه بخواهد توانا است: ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ [یس» 82]. «هرگاه خدا چيزي را بخواهد كه بشود، خطاب بدان مي‌گويد موجود شو و آن هم مي‌شود».

هيچ چيز براي خدا دشوار نيست، وهيچ چيز خدا را عاجز نمي‌سازد: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعۡجِزَهُۥ مِن شَيۡءٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَلِيمٗا قَدِيرٗا﴾ [فاطر: 44]. «هيچ چيز چه در آسمان‌ها و چه در زمين، خدا را در مانده و ناتوان نخواهد كرد، چرا كه او بسيار فرزانه و قدرت‌مند است».

اين نشانه قدرت وكمال اوست كه پاك و برتر است، هرچه بخواهد، انجام مي‌شود، و هرچه نخواهد انجام نمي‌شود، و اين دلالت بر كمال ربوبيت خداوند دارد.

(4) «ولا إله غيره» اين همان كلمه توحيد است، كه همه پيامبران مردم را به آن دعوت كرده‌اند: ﴿وَلَقَدۡ بَعَثۡنَا فِي كُلِّ أُمَّةٖ رَّسُولًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَٱجۡتَنِبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ﴾ [النحل: 36]. «درميان هر امتي، پيامبري را مبعوث گردانيديم، تا به مردم بگويند: كه خدارا عبادت كنيد، و از طاغوت اجتناب و دوري نمايند».

مفهوم آن اين است كه هيچكس جزخدا سزاوار عبادت نيست، زيرا كه خداوند خالق ورازق است و او مالك و مدبّر است، پس او است كه به تنهايي سزاوار عبادت است، و همه عبادت‌ها بايد به پيشگاهش تقديم گردد، و هيچكس جز او لايق عبادت نيست، و هر چيزي كه غير او پرستش شود، باطل است.

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلۡبَٰطِلُ﴾ [الحج: 62]. «اين بدان سبب است، كه خدا حق است، و هرچه غير او مي‌پرستيد، همانا باطل است».

**خلاصه:**

خداوند در ذات و در اسماء و صفاتش يگانه است، فقط او سزاوار پرستش و عبادت است، هيچكس در هيچ چيز شبيه او نيست، و او بر هر كاري توانا است، هيچ چيز او را ناتوان نمي‌كند، و هيچ چيزي بر او دشوار نيست، همچنانكه هيچكس به جز خداي پاك و برتر، لايق عبادت نيست.

**خود آزمائي:**

1. معني وحدانيت خداوند متعال چيست؟
2. انواع توحيد سه گانه را نام ببريد.
3. انواع شرك سه گانه را نام ببريد.
4. كلمه‌اي را كه همه پيامبران مردم را به آن دعوت كرده‌اند ذكر كنيد.

قسمت دوم

1. خداوند قديم است و آغاز ندارد، دايم است و پايان ندارد.
2. فنانمي پذيرد، فرسوده نمي‌شود.
3. هيچ اتفاقي در جهان نمي‌افتد، مگر آنچه آواراده فرمايد.

**لغت شناسي:**

«القديم» كسي كه برديگران مقدم باشد.

«لايفني ولايبيد» فناء وبيد يك معني دارند، و مقصود آن است، كه نابود نمي‌شود و از بين نمي‌رود.

**شرح:**

(5) «القديم» از اسماء خداي متعال نيست، مقصود آن است، هيچ چيز بر او سبقت نگرفته هم چنانكه او دائم و باقي و بي‌پايان است. و اين است معني قول خداوند: ­﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ﴾ [الحدید: 3]. «او است اوّ ل وآخر».

پس اوّل كسي است كه قبل ازاو هيچ نيست، و آخر كسي است كه بعد از او هيچ نيست پيامبر خدا آن را به همين مفهوم تفسير فرموده است.

(6) «لا ينفي ولا يبيد» چنانچه خداوند متعال فرموده است: ﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧﴾ [الرحمن: 26-27]. «همه چيز و همه كساني كه بر روي زمين هستند، دستخوش فنا مي‌گردند، و تنها پروردگار با عظمت و ارجمند تو مي‌ماند و بس». ﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُ﴾ [القصص: 88]. «همه چيز جز ذات او فاني و نابود مي‌شود». خداوند مخلوقش را فنا مي‌سازد، ولي خداوند باقي است و فنا نمي‌پذيرد، آنان را از ميان برمي‌دارد، و خود پايدار باقي مي‌ماند. بلكه او آخر است و بعد از همه او پايدار و جاودان است.

(7) «ولا يكون إلا مايريد» خداوند برهر چه بخواهد توانا است، او فرموده است: ﴿وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ [البقرة: 253]. «ولي خداوند هرچه بخواهد انجام مي‌دهد». پس چون خداوند چيزي را اراده فرمايد، بر غم مخالفت همه مخلوقاتش آن را پديد مي‌آورد، و چون كاري را نخواهد، همه خلق توان آنجام آن را ندارند اين همان اراده كوني و قدري است كه تخلف از آن ممكن نيست، پس هر خير و شري كه در عالم هستي رخ مي‌دهد به خواست و اراده او است، و اراده او هرگز مغلوب نمي‌شود، پس هرچه خدا بخواهد مي‌شود، و هر چه نخواهد نمي‌شود و دلائل در اين باره جداً بسيار است.

(8) انديشهً بشري به او راه ندارد، و فهم و دانش بشري از درك او ناتوان است.

(9) او شبيه مردم نيست.

(10) او زنده حقيقي است كه نمي‌ميرد، قيوم است كه خواب بر او عارض نمي‌گردد.

**لغت شناسي:**

«لا تبلغه الأوهام» يعني و هم و خيال به او نمي‌رسد.

«الانام» يعني خلق.

«القيوم» كسي كه همواره پا برجا است، و بر همه چيز سرپرستي دارد، و همه چيز را حفظ و نگهداري مي‌كند.

**شرح:**

(8) هيچ‌كدام از خلق خدا بر علم خداوند احاطه ندارد, چنانكه خداوند متعال فرموده است:

 ﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: 110].

«خدا مي‌داند آنچه را كه در پيش دارند، و آنچه را كه پشت سر گذاشته‌اند، ولي آنان از آفريدگار آگاهي ندارند».

پس اوهام وخيالات و تصوّرات و انديشه‌ها نمي‌توانند خداوند متعال را درك كنند، و هيچكدام از خلق خدا به حقيقت ذات خدا آشنائي و آگاهي ندارد.

(9) هم چنانكه خداوند متعال مشابه هيچ‌كدام از خلق خود در ذات و در اسماء و در صفات و در افعال نيست، هيچكس نيز همانند خداي متعال نيست.

(10) خداي پاك وبرتر، زنده است، ومرگ براوعارض نمي‌گردد چنانكه خداي متعال فرموده است: ﴿وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ [الفرقان: 58].

«توكل كن برخداي حي كه مرگ بر او راه ندارد».

﴿كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧﴾ [الرحمن: 26-27]. «همه چيز و همه كساني كه بر روي زمين هستند، دستخوش فنا مي‌گردند، و تنها پروردگار با عظمت و ارجمند تو مي‌ماند و بس».

﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥ﴾ [القصص: 88]. «همه چيز جز ذات او فاني و نابود مي‌شود». خداوند زنده است، او دچار مرگ نمي‌شود، او قيوم است، كه خواب آلودگي و خواب بر او عارض نمي‌گردد اگر غير اين مي‌بود، نظام عالم هستي مختل مي‌گرديد، بلكه خداوند پا برجا و قيّم بر امور است، و بر ملك خود حاكميت دارد.

همه اينها پاسخي است به فرقه مشبهه، كه خداوند را به خلق او تشبيه كرده‌اند، و بدينسان دچار كفر شدند.

(11) خداوند آفريدگار است، كه نيازمند كسي نيست، او رازق است كه بدون مشكل روزي مي‌بخشد.

(12) مرگ در اختيار خدا است، و از هيچكس بيم ندارد، او زنده كننده بعد از مرگ است و اين كار را بدون مشقت به انجام مي‌رساند.

**لغت شناسي:**

«بلا مؤنة» بدون سختي و سنگيني و تكلف.

«بلا مشقة» بدون رنج و فشار.

**شرح:**

(12) خداوند خلق را از آنرو پديد نياورده، كه به آنها نياز داشته است، و هم براي آن بوجود نياورده كه بخواهد از آنان كمك بگيرد بلكه خلق را براي عبادت خود آفريده است:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاریات: 56].«نيافريدم پريان و انسان را مگر براي پرستش و عبادت». خدا است كه تمام خلق خودرا اعم از انس و جن و پرنده و وحوش و ديگران را روزي مي‌دهد، و در روزي بخشيدن فرقي بين مؤمن و كافر نمي‌گذارد. و خواسته هركس را، بدون آنكه از ملك او كم شود، برآورده مي‌سازد كليدهاي گنج‌هاي آسمان‌ها و زمين در اختيار او است.

(12) خداوند مرگ را برخلق خود مقرر فرموده، وترس نيز از كسي ندارد.

﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا﴾ [الزمر: 42].

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسا‌ن‌ها، و در هنگام خواب انسان‌ها برمي‌گيرد».

﴿لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِۦۚ وَهُوَ﴾ [الرعد: 41].

«كسي نمي‌تواند فرمان او را مورد هيگرد قرار دهد و از اجراي فرمانش جلوگيري كند».

﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣﴾ [الأنبیاء: 23].

«خداوند در برابر كار‌هاي كه مي‌كند، مورد باز خواست قرار نمي‌گيرد، ولي ديگران مورد بازخواست و پرسش قرار مي‌گيرند».

خداست كه مردگان را زنده مي‌كند: ﴿زَعَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن لَّن يُبۡعَثُواْۚ قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبۡعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلۡتُمۡۚ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٧﴾ [التغابن: 7]. «كافران مي‌پندارند كه هرگز زنده و برانگيخته نخواهند گرديد بگو چنين نيست كه مي‌پندارند به پروردگارم سوگند، زنده و برانگيخته خواهيد شد، و پس از آن چيز‌هاي كه مي‌كرديد، با خبرتان خواهند كرد، و اين كار براي خدا ساده و آسان است».

﴿رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوۡمٖ لَّا رَيۡبَ فِيهِ﴾ [آل‌عمران: 9].

«پروردگارا تو مردمان را در روزي كه ترديدي در آن نيست جمع خواهي كرد».

پس خداوند متعال مردم را پس از مرگ زنده مي‌كند، و اين كار بر او دشوار نيست،

خدائي كه زمين مرده را با آب باران زنده مي‌كند، و گياهان را بوسيله آب در آن مي‌روياند قادر است كه مردگان را نيز زنده گرداند ﴿كَذَٰلِكَ نُخۡرِجُ ٱلۡمَوۡتَىٰ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: 57]. «بدينسان مردگان را بيرون مي‌آوريم، تا شما متذكر شويد و پند گيريد».

پس خداوندي كه آنان را اوّلين بار پديد آورده، قادر است كه دوباره به آنان پس از مرگ حيات مجدد بخشد و اين بر خدا آسان است، براستي خدا از آنچه مشركان او را وصف مي‌كنند پاك و برتر است.

**خلاصه:**

خداوند اول وآخراست، او زنده است كه نمي‌ميرد، او هر كاري بخواهد انجام مي‌دهد، هيچكس برعلم خدا دست‌رسي ندارد، خواب و خواب آلودگي بر او چيره نمي‌شود، هرچه انجام دهد مورد بازخواست قرار نمي‌گيرد، ولي مردم مورد بازخواست قرار مي‌گيرند.

**خودآزمائي:**

1. آيا «القديم» از اسماء خداي متعال است؟
2. مفهوم اينكه هرچه خدا بخواهد انجام مي‌شود، چيست؟
3. آيا كسي در اراده وخواست خدا شريك است؟

قسمت سّوم

(13) خداوند پيش از آنكه خلق را پديد آورد، صفاتش قديم وازلي بوده است، و همواره صفات او ابدي است.

(14) اينگونه نيست كه پس از آفرينش و پديد آوردن جهان اسم خالق و باري، بر او اطلاق شده باشد.

**لغت شناسي:**

«ازلياّ» يعني كسي كه در قديم بودن آغازي ندارد.

«ابديا» كسي كه بي‌نهايت پايدار باقي مي‌ماند.

«الباري» كسي كه خلق را بدون نمونه و مثال قبلي پديد آورده است.

**شرح:**

(13) همه صفات خداي متعال از ازل و قبل از آفرينش خلق براي او ثابت بوده است، همه اين صفات نشانه كمال او است، و عدم آن نقص بشمار مي‌آيد، و محال است كه خداوند پس از نقص به كمال توصيف گردد، هيچ صفتي بعد از آفرنيش پديده‌ها بر خداوند اضافه نشده است، بلكه همه صفات او تعالي قبل از آفرينش جهان ثابت بوده است.

همچنانكه صفات خداوند ازلي است و آغازي ندارد، همچنين خداوند و صفات او ابدي است و اين صفات به پايان نمي‌رسد بلكه همواره خداوند متعال موصوف به اين صفات باقي خواهد بود.

(14) خداوند قبل از آفرينش پديده‌ها خالق بوده، و قبل از خلق با اين عنوان مسمي بوده است، و معني خالق اين نيست كه متوقف بر پيدايش عملي خلق باشد.

همچنين خداوند اسم باري را پس از پيدايش جهان برخود ننهاده است، بلكه او قبل از جهان هستي بوجود آورنده بوده است، پس اسماء و صفات او همانند ذاتش قديم است.

در حديث شريف نبوي ثابت شده است:

«خداوند مقادير نظام آفرينش و خلق را (50000) سال قبل از پيدايش آنها مقدّر فرموده است»[[1]](#footnote-1).

(15) براي خداوند معني ربوبيت ثابت است، واورا كسي تربيت نكرده است، هم چنانكه معني خلق براي او ثابت است وكسي او را نيافريده است.

(16) هم چنانكه خداوند زنده كننده مردگان است، اين اسم قبل از زنده كردن وحيات بخشيدن به موجودات زنده براي او ثابت بوده، چنانكه اسم خالق قبل از پيدايش برايش ثابت بوده است.

(17) خداوند بره-ر چيزي توانا است، وهمه چيزي به ايشان نياز مند است، هركاري براي خداوند آسان است، وخداوند به چيزي نياز ندارد.

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11]. «هيچ چيز همانند او نيست، و او شنوا و بيناست».

**لغت شناسي:**

«ربوبيت» فرمانروائي، تصرف و تدبير.

«مربوب» مخلوق.

«يسير» آسان.

شرح:

(15) خداوند به تمام معاني ربوبيت، پروردگار جهانيان است، حتي قبل از آنكه كسي از مخلقوقاتش را بيافريند همچنين قبل از آنكه كسي را بوجود آورد او خالق است پس اسماء و مفاهيم آن در اول و آخر براي او ثابت مي‌باشد.

(16) خداوند مردگان را كه قبلاً زند بوده‌اند، دوباره حيات مي‌بخشد، زيرا كه قبل از حيات بخشيدن به موجودات مرده، بر حيات و زنده كردن‌شان توانا است. همچنانكه خداوند قبل و بعد از پيدايش جهان خالق بوده است، زيرا كه خداوند بر هر كاري توانا است، هر كاري را بخواهد انجام مي‌دهد، و اگر چيزي را اراده نفرمايد، آنچيز صورت نمي‌گيرد اين همان اراده كوني و قدري است كه هيچ چيز از محدوده آن خارج نيست، و هيچ چيز نمي‌تواند از آن تخلف كند.

معتزله گفته‌اند: خداوند بر چيزهايي قادراست كه در حيطه قدرت او است، اما افعال بنده گان در حوزه و حيطه قدرت خداوند نيست، اين نظريه سلب صفات كمال از خداوند است زيرا كه خداوند بر هر چيزي توانا است چنانكه ايشان در اين مورد خبر داده‌است.

﴿وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: 284]. «خداوند بر هر چيزي توانا است».

(17) همچنين هر چيزي كه در جهان اتفاق مي‌افتد به اراده و خواست خدا است، ايمان به اين مسأله از لوازم ايمان به ربوبيت خداي متعال است، هر چيزي در جهان نيازمند خدا است هم در ايجاد و هم در بقاء. و هر چيزي بر خداوند آسان است؛

﴿إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ ٢٢﴾ [الحدید: 22]. «حقاكه آن برخدا آسان است».

او به هيچ چيزي محتاج نيست، او پاك و منزه و برتر است، بلكه هر چيزي ناچار به او نيازمند است، و نيازمندي همگان به او، ثابت است و تغير نمي‌پذيرد و فراتراز محدوده زمان و مكان است؛ ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11]. «همانند او هيچ چيزي نيست، و او شنوا و بينا است».

خلاصه:

صفات ذاتي خداوند متعال قديم است، وصفات فعلي او از لحاظ نوع قديم است، اگرچه هركدام از آن بوقوع مي‌پيوندد صفات خداوند همراه با بقاء او تعالي پايدار وماندگار است، او سزاوار ولايق اسماء وصفات خود، قبل از آفرينش خلق وبعد از آن مي‌باشد.

خود آزمائي:

1. آيامعني ربوبيت خداوند، نياز به مخلوق را در پي مي‌آورد؟
2. آيا قدرت خداوند متعال در همه چيز جاري است؟
3. معني قول خداوند: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ چيست؟

 قسمت چهارم

(18) خداوند خلق را، بر اساس علم خود آفريد.

(19) براي هر پديده ومخلوقي تقديري را مقدر فرمود.

(20) براي هر كسي وهر چيزي عمري قرار داد.

(21) قبل از پيدايش مخلوق هيچ چيزي بر خداوند مخفي و پنهان نبود، و او قبل از خلق مخلوق مي‌دانست كه آنان چه خواهند كرد؟

**لغت شناسي:**

«آجالا» جمع اجل: همان مدتي است كه عمر اشياء به آن به پايان مي‌رسد.

**شرح:**

(18) خداوند بر مبناي علم خود خلق را بوجود آورد، چنانكه فرموده است:

﴿أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ١٤﴾ [الملک: 14].

«مگر كسي كه مي‌آفريند، نمي‌داند؟ و حال اين كه او دقيق و باريك بين بس آگاهي است».

پس علم خداوند بر هرچيز محيط است. چنانكه فرموده است:

﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: 110].

«خداوند آنچه مربوط به آينده و گذشته انسان است مي‌داند، ولي آنان از لحاظ علم به او احاطه ندارند»، او به آنچه اتفاق افتاده و آنچه اتفاق خواهد افتاد و به آنچه اتفاق نمي‌افتد آگاه است؛ ﴿لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ﴾ [سبأ: 3]. «به اندازه ذره‌اي در تمام آسمان‌ها و زمين از او پنهان و نهان نمي‌گردد، و نه كمتر از اندازه ذره، و نه بزرگ‌تر از آن، چيزي نيست مگر آنكه در كتاب آشكاري ثبت و ضبط و نگهداري مي‌شود». هيچ چيز از ديد خداوند پنهان نيست، و علم او به كليات و جزيات محيط است، خداوند پاك و منزه و برتر است.

(19) خداوند هر چيزي را بر اساس قدرآفريده است. چنانكه فرموده است:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: 49]. «ما هر چيزي را به اندازه آفريده‌ايم».

و نيز فرموده است: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا﴾ [الفرقان: 2].

«و او هر چيزي را آفريده و اندازه‌اش را معين فرموده است». پس خير و شر پديده‌هايي هستند كه مقدرند، و هر چيزي بر اساس قدر آفريده شده است. اين پاسخي است براي كساني كه گمان برده‌اند كه شر مخلوق خدا نيست.

(20) خداوند براي خلق خود، عمر و زمان‌هاي معين را قرارداده، كه آنها نمي‌توانند از آن تخطي كنند: ﴿فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَأۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ﴾ [الأعراف: 34]. «هرگاه اجل‌شان بيايد، ساعتي تاخير و تقديم نمي‌شود».

پس امكان ندارد كه چيزي از اجل و عمري كه خداوند براي آن قرار داده پيش بيفتد و يا بتأخير بيفتد.

(21) مفهوم اين گفته اين است كه خداوند متعال بر هر چيزي و بر هر پديده‌اي قبل از آفرينش آن علم داشته، و او اهل سعادت و شقاوت و نيكوكاران و بدكاران را قبل از آفريدن آنان مي‌دانسته است، و همچنين مي‌دانسته است كه از آنان در فلان روز، به فلان شيوه و شكل فلان عمل سرخواهد زد. خداوند پاك و منزه است، هيچ نكته پنهان در پيشگاه او وجود ندارد، بلكه علمش بر همه چيز محيط است.

**خلاصه:**

خداوند خلق را بر اساس علم خود آفريد، و براي هر كدام چيزي را مقدر فرمود، و هيچ چيزي از امور خلق و اعمال‌شان و غير آن بر او پنهان نيست، و اين علم قبل از پيدايش خلق براي خداوند متعال ثابت بوده است.

خود آزمايي:

1. مفهوم اينكه خداوند براي هر چيزي تقدير‌ي را معين فرمود چيست؟
2. آيا خداوند قبل از پيدايش خلق اعمال‌شان را مي‌دانست؟

قسمت پنجم

(22) خداوند، مردم را به طاعت خود امر فرمود، و آنان را از معصيت خود منع فرمود.

(23) هر چيزي به تقدير و خواست خداوند بستگي دارد، براي بنده‌گان خواستي نيست مگر آنچه خدا براي‌شان خواسته است. پس آنچه خدا براي‌شان خواسته به انجام مي‌رسد.

**لغت شناسي:**

«ومشيئته تنفذ» يعني اراده او واقع و متحقق مي‌شود و به نتيجه مي‌رسد.

**شـرح:**

(22) خداوند بندگانش را به طاعت خود فرمان داده، و در مقابل آن ثواب مناسب را براي آنها مقرر فرموده است. همچنين آنان را از معصيت خود منع فرموده است، و در صورت ارتكاب ممنوعات آنان را به كيفر وعيد داده‌است. چنانكه فرموده است:

﴿وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدۡخِلۡهُ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ وَذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١٣ وَمَن يَعۡصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدۡخِلۡهُ نَارًا خَٰلِدٗا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٞ مُّهِينٞ ١٤﴾ [النساء: 13-14].

«هركس از خداوند و پيغمبرش اطاعت كند، خداوند او را به باغ‌هاي بهشت، وارد مي‌كند، كه در آنها رودبار‌ها روان است و جاودانه در آن مي‌مانند، و اين پيروزي بزرگي است».

و آن كس كه از خدا و پيغمبرش نافرماني كند، و از مرزهاي خدا در گذرد، خداوند او را وارد آتش دوزخ مي‌كند، كه جاودانه در آن مي‌ماند، و او را عذاب خواركننده‌اي است.

اينكه مؤلف/، پس از سخن گفتن در مورد خلق وارد مبحث امر و نهي گرديده، اشاره به اين حقيقت است كه امرو نهي حق خالق است، چنانكه خداوند متعال فرموده:

﴿أَلَا لَهُ ٱلۡخَلۡقُ وَٱلۡأَمۡرُ﴾ [الأعراف: 54]. «آگاه باشيد كه آفرينش و فرمان از آن خدا است».

(23) هرچيز بر اساس قضا و قدر خداوند در جريان است، هيچ چيز صورت نمي‌گيرد مگر به خواست خداي متعال، هيچ چيز در جهان هستي ممكن نيست واقع شود مگر بخواست خداوند، پس از خواست خداوند متحقق مي‌شود و به اجرا در مي‌آيد و هرگز امكان ندارد از آن تخلف گردد. اين همان خواست كوني و قدري الهي است، و مقصود از آن هر چيزي است كه خداوند اراده فرموده است تا در اين جهان هستي واقع شود، چه خير وچه شر؛ ﴿مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضۡلِلۡهُ وَمَن يَشَأۡ يَجۡعَلۡهُ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ [الأنعام: 39]. «هر كس را خداوند بخواهد گمراهش مي‌كند، و هركس را بخواهد بر صراط مستقيمش قرار مي‌دهد».

﴿وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقۡتَتَلُواْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفۡعَلُ مَا يُرِيدُ﴾ [البقرة: 253]. «اگر خدا مي‌خواست آنان نمي‌جنگيدند، ولي خداوند هرچه را اراده فرمايد انجام مي‌دهد».

خواست بندگان خارج از مشيت و خواست خدا نيست، چنانكه فرموده است:

﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ [التکویر: 29].

«شما نمي‌خواهيد، مگر آنكه خدا پروردگار جهانيان بخواهد».

اين اراده كوني غيراز اراده تشريعي است كه گاهي تحقق پيدا نمي‌كند، چه بسا كه خداوند متعال كاري را دوست بدارد، ولي وقوع آن را نخواسته باشد، و چه بسا كه به امري راضي نباشد، ولي مي‌خواهد آن امر به خاطر حكمتي كه او مي‌داند، واقع شود.

هرچه خداوند براي بنده گانش اراده فرمايد، واقع مي‌شود، و آنچه را براي‌شان نخواهد،

امكان وقوع آن وجود ندارد، اگر همه مردم هم آن را خواسته باشند.

اين نظريه بر خلاف آن نظريه‌اي است كه قدريه آن را برگزيده‌اند، مبني براينكه معصيت را انسان به اراده مستقل خود پديد مي‌آورد، و به خدا ربطي ندارد، و خداوند آن را اراده نفرموده است، آنها مي‌گويند فقط انسان است كه فاعل و اراده كننده معصيت است و خدا نقشي در آن ندارد بدينسان آنان انسان را بوجود آوردنده و اراده كننده مطلق معصيت دانسته‌اند كه اراده خداوند در آن هيچ نقشي ندارد.

(24) خداوند هر كس را بخواهد بر اساس فضل خود هدايت مي‌كند و عصمت مي‌بخشد، و هركس را نخواهد بر اساس عدل خود گمراه و خوار مي‌كند و مي‌آزمايد.

(25) همه مردم بنا بخواست او يا در سايه فضل او و يا در چهارچوب قانون عدلش در حركت هستند.

**لغت شـناسـي:**

«يعصم» از وقوع در گمراهي باز مي‌دارد.

**شرح:**

(24) خدا است كه هر كس را از بنده‌گانش بخواهد بسوي ايمان هدايت مي‌كند، و آنان را از وقوع در گمراهي و معصيت حفظ مي‌كند، و آنان را در عافيت قرار مي‌دهد، و از آثار خطرناك در دنيا و آخرت محفوظ مي‌دارد. هركس مشمول اين لطف خدا شود، سزاوار است خدا را سپاس گويد و شكر خداي را بجاي آورد.

همچنين خداي پاك هر كس از خلق خود را بخواهد، گمرا مي‌سازد و گرفتار ذلت و خواري مي‌كند, و آنان را بخود‌شان وا مي‌گذارد، و راه تسلط شيطان بر آنان را باز مي‌گذارد، پس آنان را حفظ نمي‌كند، و آنها را در معرض ابتلاء قرار مي‌دهد. پس بدينسان آنها در گمراهي و ضلالت سقوط مي‌كنند، و اين بر مبناي قانون عدل او تعالي صورت مي‌گيرد، و خدا است كه صاحب حكمت بالغه و عدل مطلق است.

دليل بر اينكه هدايت و ضلالت به خدا نسبت داده مي‌شود اين است كه خداوند فرموده است:

﴿مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضۡلِلۡهُ وَمَن يَشَأۡ يَجۡعَلۡهُ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ [الأنعام: 39].

«خداوند هر كه را بخواهد گمراه مي‌كند، و هر كه را بخواهد بر صراط مستقيم قرار مي‌دهد».

﴿وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾ [النحل: 93].

«ولي خدا است كه هركس را بخواهد گمرا ه مي‌سازد، و هركس را بخواهد هدايت مي‌كند».

﴿إِنَّكَ لَا تَهۡدِي مَنۡ أَحۡبَبۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾ [القصص: 56].

«شما اي نبي اكرم نمي‌تواني كسي را كه دوست داري هدايت كني، ولي خدا است كه هركس را بخواهد هدايت مي‌كند».. پس هدايت و ضلالت از نزد خداست، و اين از اصول اعتقادات اهل سنّت است، كه معتزله با آن مخالفند، زيرا كه آنان مي‌گويند: اعمال بندگان را خودشان مي‌آفرينند. اگر كسي هدايت شود خدا است كه بر اساس فضل و رحمت خود او را هدايت مي‌كند، و هركس گمرا ه شود خدا است كه بر اساس قانون عدلش او را گمراه ساخته است.

(25) همه مردم يا در سايه فضل خدا قرار دارند و يا در چهارچوب قانون عدل او تعالي. زيرا مردم از دو حال خارج نيستند، يا در پرتو فضل و علم و حكمت و لطف و نعمت خدا مومن و هدايت يافته‌اند، و يا تحت ضابطه عدل خداوند بر اساس علم و حكمتش، گمراه و منحرف به كفر و فسق هستند. بنابراين هيچكس از محدوده خواست خدا خارج نيست:

﴿وَمَا تَشَآءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢٩﴾ [التکویر: 29].

«و شما نمي‌خواهيد مگر آنكه خدا پروردگار جهانيان بخواهد»، و انگهي انسان گاهـي به فضل خداوند هدايت مي‌شود، و سپس خداوند او را بخاطر گناهانش و يا غفلت مؤاخذه مي‌كند و خوارش مي‌سازد، سپس هدايت را بر او ارزاني مي‌فرمايد، و گاهي هم شخصي دچار گمراهي ابدي مي‌گردد، كه از آن نجات نمي‌يابد - پناه بر خدا از چنين حالتي - پس همه چيز تحت فرمان و خواست خداي قرار دارد.

**خلاصـه:**

خداوند خلق را به طاعتش فرمان داده‌است، و آنان را از معصيت منع فرموده است، و هر چيزي بر اساس قضا و خواست او جريان دارد، و خواست بندگان در تحت خواست خدا قرار دارد، و خداست كه هدايت مي‌كند و گمراه مي‌سازد، و هيچكس از محدوده خواست خدا نمي‌تواند خارج گردد.

**خـود آزمـائي:**

(1) خداوند به چه چيزي فرمان داده و از چه چيزي منع فرموده است؟

(2) آيا خير و شرهر دو تحت اراده خداوند قراردارد؟

(3) مفهوم اين كه خداوند براساس ضابطه عدالتش كساني گمراه مي‌سازد چيست؟

قسمت ششم

(26) خداوند برتر از آن است كه مخالف و شريك داشته باشد

(27) كسي قدرت رد قضاء خدا را ندارد، و كسي توان جلوگيري از حكم او را ندارد، و هيچكس توان جلوگيري از فرمان او را ندارد.

**لغـت شـناسـي:**

«الضد»: مخالف

«الند»: مماثل و همتا

شرح:

(27) خداوند برتر ومنزه‌تر آن است كه در امروحكم و خلق و ملك خود ضد و مخالفي داشته باشد، يا برايش همتا و همانندي وجود داشته باشد، او در اسماء و صفات و همه چيز بي‌همتا است بلكه خداوند متعال بي‌مثل و مانند است:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشوری: 11]. «هيچ چيز همانند او (الله تعالي) نيست».

﴿فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ﴾ [البقرة: 22]. «پس براي خدا شريك قرار ندهيد درحاليكه مي‌دانيد (كه نبايد براي او شريك قرار دهيد».

(27) خداي پاك وبرتر، هرگاه به امري فرمان دهد، آن چيز موجود و به اجرا درمي‌آيد.

اگر همه مردم در صدد جلب منفعتي برآيند، كه او راضي به آن نباشد، و يا همه خلق بخواهند كه مانع ضرري شوندكه خداوند خواسته باشد، هرگز توان آن را ندارند و راهي براي غلبه برخواست او وجود ندارد.

﴿وَإِن يَمۡسَسۡكَ ٱللَّهُ بِضُرّٖ فَلَا كَاشِفَ لَهُۥٓ إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: 17].

«اگر خداوند زياني به تو برساند، هيچ كس جز او نمي‌تواند آن را برطرف كند، و اگر خيري به تو برساند، او بر هرچيزي توانا است».

﴿مَّا يَفۡتَحِ ٱللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحۡمَةٖ فَلَا مُمۡسِكَ لَهَاۖ وَمَا يُمۡسِكۡ فَلَا مُرۡسِلَ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦ﴾ [فاطر: 2].

«خداوند هر رحمتي را براي مردم بگشايد كسي نمي‌تواند از آن جلوگيري كند، و هر چيزي را كه باز دارد كسي جز او نمي‌تواند آن را رها و روان سازد».

﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡ‍ًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ٨٢﴾ [یس: 82]. «اگر خدا چيزي را بخواهد كه بشود كار او تنها اين است كه خطاب به آن بفرمايد بشو و آن هم مي‌شود».

اگر خداوند حكمي صادر فرمايد، حكمش نافذ است و به اجرا در مي‌آيد، و هيچ كس نمي‌تواند آن را به تأخير اندازد: ﴿وَٱللَّهُ يَحۡكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكۡمِهِ﴾ [الرعد: 41].

«خداوند حكم (امر) مي‌كند و هيچ مانعي براي انجام شدن حكم ايشان وجود ندارد».

اگر اراده امري فرمايد مغلوب نمي‌گردد، بلكه امر ايشان تعالي بر جميع خلق جاري مي‌شود.

﴿وَٱللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰٓ أَمۡرِهِۦ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ﴾ [یوسف: 21].

«خداوند بر امر خود غالب است ولي اكثر مردم نمي‌دانند».

خلاصه:

خداوند منزه و پاك است از اينكه مخالف، مساوي، مشابه، همتا و همانند داشته باشد. هيچكس و هيچ چيز نمي‌تواند مانع قضاء ايشان شود و يا حكم او را بتأخير اندازد، و امرش هرگز مغلوب نمي‌گردد، بلكه همواره غالب است.

**خود آزمائي:**

(1) معني اضداد و انداد (مخالف - همتا) چيست؟

(2) آيا حكم وقضاء خداوند بتأخير مي‌افتد؟

قسمت هفـتم

(28) به همه اينها ايمان داريم، و يقين داريم كه همه از نزد خداي متعال است.

(29) و ايمان داريم كه حضرت محمد، بنده برگزيده وپيامبر منتخب، و فرستاده مرتضي خداوند است.

**لغت شناسي:**

«آمنا»: تصديق كرديم.

«أيقنا»: يقين كرديم و براي ما به اثبات رسيد.

«الـمصطفی»: برگزيده و انتخاب شده.

**شـر ح:**

(28) به هر آنچه گذشت ايمان آورديم، و تصديق كرديم، و در دلهاي ما جا گرفته، و جان‌هاي ما را وقار بخشيده، و به يقين حتمي و استوار رسيده‌ايم.

(29) محمد، اين ازمشهورترين اسماء شريف ايشان است، زيرا او صاحب خصال شريفه‌اي است كه، او را لايق اين اسم شريف كرده است، او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم قريشي است، كه از لحاظ نسب عربي، از طبقه متوسط بوده است و از لحاظ حسب و شرافت مقام والائي درميان قريش داشته، و از لحاظ عرق ملّي داراي جايگاهي بزرگ بوده است امّا عبادت و بنده‌گي خدا كه والاترين مقام انساني است خداوند درباره‌اش فرموده است؛ ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِ﴾ [الإسراء: 1]. «ستايش و تقديس خدايي را سزا است كه بنده‌اش را شبي از مسجد الحرام به مسجدالاقصي برد».

﴿وَإِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّمَّا نَزَّلۡنَا عَلَىٰ عَبۡدِنَا﴾ [البقرة: 23].

«اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل كرده‌ايم شك داريد».

﴿وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبۡدُ ٱللَّهِ يَدۡعُوهُ كَادُواْ يَكُونُونَ عَلَيۡهِ لِبَدٗا ١٩﴾ [الجن: 19]. «چون بنده خدا (محمد) بر پاي ايستاد، و به پرستش خداوند پرداخت آنها پيرامون او تنگاتنگ يكديگر ازدحام كردند».

خداوند او را از بهترين خلقش برگزيد، و ايشان را فضيلت بخشيد، و او را برجميع مخلوقات برتر قرار داد و ايشان را انتخاب كرده و برگزيده است، همان پيامبر مقرب و انتخاب شده الهي، او فرستاده مورد رضاي خدا است، كه خداوند راضي شد رسالت را بوسيله ايشان ختم كند و بزرگترين و برترين كتاب را بر او نازل فرمايد.

(30) او خاتم پيامبران، و امام پرهيزگاران، و سرور رسولان، و حبيب رب العالمين است.

(31) هر ادعائي درخصوص نبوت و رسالت، پس از ايشان، بيراهه و گمراهي و مبتني بر هوا و هوس است.

**لغت شناسي:**

«خاتم الأنبياء» كسيكه نبوت به او ختم شده است.

«غـي» انحراف و گمراهي.

**شـرح:**

(30) حضرت محمد خاتم پيامبران است همچنانكه خداوند فرموده است:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ [الأحزاب: 40].

«محمد پدر هيچ يك از مردان شما نيست، بلكه فرستاده خدا و خاتم پيامبران است».

او در خداترسي و پرهيزگاري بر همه خلق سبقت دارد آنطور كه خود نيز فرموده است:

«من بيشتر از همه شما از خدا مي‌ترسم، و بيشتر از همه شما به احكام خداوند آگاهم» و نيز فرموده است: «من پرهيزگارترين و داناترين شما به حدود خداوند هستم» درود و سلام خداوند برايشان باد. ايشان سيد مرسلين است، چنانكه فرموده است:

«من سرور فرزندان آدم هستم و افتخاري درميان نيست».

ايشان اشرف خلق است، او حبيب پروردگار جهانيان است، كه خداوند او را برگزيده و او را به خود نزديك و مقرب ساخته است، پيامبر خود فرموده است:

«خداوند مرا به عنوان خليل خود برگزيد، چنانكه ابراهيم را به عنوان خليل خود برگرفت».

(31) هر ادعاي پيامبري بعد از حضرت محمد انحراف و گمراهي، و بيراهه و مبتني بر هوا و هوس و بطلان است، هركس چه براي خود و چه براي غيرخود پس از او ادعاي نبوت كند كافر است، و هركس مدعي پيامبري پس از او را تصديق كند، كافر است بلكه هركس در اين باره شك كند، كافر است، پس مؤمن ايمان دارد: كه پس از پيامبر، رسالتي نيست.

بلي ممكن است بعضي مدعيان دروغگو ادعاي نبوت كنند و بعضي اعمال خوارق عادات نيز انجام دهند و پيرواني نيز پيدا كنند، ولي كارشان به رسوائي مي‌كشد و امرشان بپايان نمي‌رسد.

چنانكه سرنوشت همه مدعيان دروغين نبوت پس از ايشان اين حقيقت را براي ما روشن وبر ملا مي‌سازد.

(32) حضرت محمد مبعوث شده است براي دعوت عموم پريان، و كافه خلق، ايشان رسول حق است كه با خود هدايت و نور و روشنائي را براي بشريت به ارمغان آورده‌است درود و سلام خداوند بر او باد.

**لغـت شناسي:**

«الوري»: خلق.

**شـرح:**

(32) پيامبر همان فرستاده بزرگ خدا است، رسالتش شامل جن و انس مي‌گردد، پيامبران قبل از ايشان مخصوص قوم‌شان بودند، امّا ايشان مأمور دعوت جن و انس هستند چنانكه خداوند فرموده است:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ١٠٧﴾ [الأنبیاء: 107].

«و تو را جز رحمتي براي جهانيان نفرستاديم».

و پيامبر فرموده‌اند: «هر پيامبري خاص براي دعوت قوم خود مبعوث ميشود، ولي من براي دعوت همه مردم مبعوث شده‌ام». خداوند او را به حق همراه با كتاب هدايت فرستاد، چنانكه خداي فرموده است: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٩﴾ [الصف: 9]. «او است كه پيامبرش را با هدايت و دين حق فرستاد تا آن را بر تمام اديان غالب گرداند، اگرچه كافران اكراه داشته باشند».

خداوند او را همراه نور و هدايت فرستاد تا مردم را به راه درست ارشاد فرمايد: ﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ﴾ [المائدة: 15]. «حقا كه براي شما از جانب خدا نور وكتابي روشن و آشكار آمد».

پس قرآن نور هدايت و نور شفاء است، شفائي كه بيماري‌هاي دل را درمان مي‌كند.

**خلاصه:**

حضرت محمد همان پيامبر برگزيده است كه خداوند ايشان را براي دعوت جن و انس فرستاده تا آنان را بسوي هدايت و دين حق رهنمون باشد. ايشان خاتم پيامبران است، و پس از او رسالت پايان يافته است.

**خـود آزمائي:**

(1) آيا پيامبر براي دعوت همه مردم مبعوث شده يا فقط براي دعوت قوم‌شان؟

(2) حكم كسيكه پس از رسول الله ادعاي نبوت براي خود يا براي غيرخود كند چيست؟

قسمـت هشتم

(33) قرآن كلام خدا است، از ايشان آغاز شده و قول خداست بلاكيف، آن را بصورت وحي بر پيامبرش نازل فرموده است، و مؤمنان حقيقي آن را تصديق كرده‌اند، و يقين نموده‌اند كه به حق قرآن كلام خداست كلام خدا مخلوق نيست، و شبيه كلام خلق نيز نيست هركس گمان كند قران كلام بشر است، كافر است و خداوند چنين كسي را مورد نكوهش و سرزنش قرار داده و او را به عذاب جهنم وعيد داده‌است، همانگونه كه خداوند فرموده:

﴿سَأُصۡلِيهِ سَقَرَ ٢٦﴾ [المدثر: 26]. «او را به دوزخ وارد خواهيم كرد».

خداوند اين وعيد را براي كسي داده‌است كه گفته است:

﴿إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا قَوۡلُ ٱلۡبَشَرِ ٢٥﴾ [المدثر: 25]. «اين نيست مگر قول انسان».

ايمان داريم و يقين داريم كه قرآن كلام خالق بشر است و هيچ شباهتي به قول بشر ندارد.

**شرح:**

(33) قرآن به حق كلام خدا است، از ايشان آغاز شده و ما نمي‌دانيم خداوند چگونه سخن گفته است، ولي كلام او حق است و صفت كلام صفتي از صفات كمال و ثابت براي خدا است.

ضد آن صفت نقص است كه خداوند از آن منزه است. خداوند فرموده است:

﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا﴾ [النساء: 164]. «خداوند با حضرت موسي سخن گفت».

پس كلام صفتي ثابت براي خدا با كيفيتي كه لايق كمال و جلال ايشان است، مي‌باشد.

قرآن كلام خداوند است چنانكه ايشان فرموده: ﴿وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبۡلِغۡهُ مَأۡمَنَهُۥ﴾ [التوبة: 6]. «اگر يكي از مشركين از تو پناه طلبيد او را پناه بده تا كلام خدا را بشنود، پس از آن او را به محل امن خودش برسان».

مقصود از كلام خدا در آيه قبل قرآن است، پس قران بحق كلام خدا است كه آن را بصورت وحي براي پيامبرش حضرت محمد نازل فرموده است، مؤمنان او را تصديق نموده‌اند و با يقين ايمان آوردند كه بحق آن كلام خدا است و مخلوق نيست، زيرا كه صفات بخشي از ذات است، و صفات خداوند قديم است و مخلوق نيست. اما كلام بشر حادث و مخلوق است، همچنانكه خود انسان حادث و مخلوق است هركس گمان كند كه قرآن كلام بشر است، كافر است و خداوند چنين كسي را به دوزخ وعيد داده‌است: ﴿فَقَالَ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا سِحۡرٞ يُؤۡثَرُ ٢٤ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا قَوۡلُ ٱلۡبَشَرِ ٢٥ سَأُصۡلِيهِ سَقَرَ ٢٦﴾ [المدثر: 24-26]. «پس گفت: نيست اين مگر افسوني كه تأثير مي‌كند.\* اين نيست مگر قول بشر \* پس او را به دوزخ وارد خواهيم كرد».

چون مؤمنان ديدند كه چگونه خداوند كسي را كه قرآن را كلام بشر مي‌خواند به دوزخ وعيد داده‌است، پس دانستند كه قرآن كلام خالق بشر است، بلكه هر كدام از صفات خدا با صفات مخلوق فرق دارد همچنانكه ذات خداوند با ذات مخلوق فرق دارد.

**خلاصه:**

قرآن كريم به حق كلام خدا است و مخلوق نيست. هركس گمان كند قرآن كلام بشر است، كافر است.

**خود آزمائي:**

(1) نظرشما درباره قرآن چيست؟

(2) اگركسي گمان كند قرآن مخلوق است حكم او چيست؟

 قسـمت نهم

(34) هركس خداوند را با خصوصيات بشري توصيف كند كافر است. هركس در اين باره اهل بصيرت باشد عبرت مي‌گيرد و از گفتار كافران منزجر مي‌شود و مي‌داند كه صفات خداوند همانند صفات بشر نيست.

**لغت شناسي:**

«اعتبر»: يعني از ديگران پند و عبرت گرفته است.

«انزجر»: يعني از چيزي خود را باز داشته و از آن دوري كرده است.

**شرح:**

(34) هركسي كه خداوند را با مفاهيم وخصوصيات بشري وصف كند، و خداوند را در اسماء و صفات و چگونگي به مخلوق تشبيه كند بخداي بزرگ كافر شده است، زيرا خدا فرموده:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشوری: 11]. «هيچ چيز همانند او نيست و او شنوا و بينا است».

اگر انسان اين حقيقت را ببيند و بفهمد و دريابد كه خداوند اهل تشبيه را كافر خوانده به ناچار عبرت خواهد گرفت و خود را از باورهاي كافران بدور خواهد كرد، همان كافراني كه خداوند آنان را به دوزخ و سراي نابودي وعده داده‌است. پس از عبرت گرفتن خواهد دانست كه خداوند در صفات و چگونگي و حقيقت مفاهيم و خصوصيات هرگز همانند بشر نيست.

**خلاصه:**

صفات خداوند مثل صفات بشر نيست، هركس خدا را به صفات بشر توصيت كند كافر است.

**خـود آزمائي:**

(1) دليل اينكه صفات خدا مثل صفات بشر نيست چيست؟

(2) حكم كسيكه صفات خدا را مثل صفات بشر بداند چيست؟

 قسمت دهم

(35) ديدار خداوند براي اهل جنت حق است، بدون احاطه و كيفيت. چنانكه كتاب پروردگار درباره آن سخن گفته است:

﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القیامة: 22-23].

«در آن روز چهره‌ها شاداب و شادند\* كه به پروردگار خود نظر مي‌كنند».

تفسير آن همان است كه خداوند اراده فرموده است، و او تعالي خود آنرا مي‌داند. و هرچه از احاديث صحيح در اين باب از رسول الله آمده، چنان است كه فرموده است، و معناي آن نيز همان است كه او خود اراده فرموده است. ما در اين قضيه به تاويل آراء نمي‌پردازيم و به اساس هوا و هوس به خيال‌پردازي روي نمي‌آوريم، زيرا كسي در دين خود سالم مي‌ماند كه خداوند او را حفظ كند، و او خود را تسليم خدا و رسول او كند و آنچه را كه متشابه باشد به كسي باز گرداند كه آنرا مي‌داند، يعني خدا و رسول او.

**لـغـت شناسي:**

شـرح

(35) اينكه مؤمنين در روز قيامت با چشم‌هاي خود پروردگار را مي‌بينند، همچنانكه در كتاب و سنت ثابت شده است. خداوند متعال فرموده است: ﴿وُجُوهٞ يَوۡمَئِذٖ نَّاضِرَةٌ ٢٢ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٞ ٢٣﴾ [القیامة: 22-23]. «درآن روز چهره‌هائي شاداب و شادند، و به پروردگارشان نظر مي‌كنند».

﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞ﴾ [یونس: 26]. «كسانيكه كار‌هاي نيكو مي‌كنند، منزلت نيكو از آن ايشان است و افزون بر آن نيز دارند».

پيامبر خدا زيادت و فزوني ذكر شده در آيه را به معني نگاه كردن به وجه خداي تفسير كرده و فرموده است: «شما پروردگارتان را خواهيد ديد چنانكه اين ماه را مي‌بينيد و در ديدن آن با مشكلي مواجه نمي‌شويد»[[2]](#footnote-2).

معني اين باور اين نيست كه خداوند در احاطه انسان در مي‌آيد، پناه بر خدا، ولي اين ديدن با چشم حقيقي است و ديدن قلبي و معنوي نيست. بلكه ديدار خداوند بزرگ‌ترين نعمتي است كه اهل بهشت از آن بهره‌مند مي‌شوند. احاديثي كه از رسول خدا در اين باب آمده متواتر است بطوريكه بسياري از ائمه بر صحت آن جزم كرده‌اند. مقصود آيات و احاديث ظاهر آن است مبني بر اينكه مؤمنين پروردگارشان را به عيان در روز قيامت مي‌بينند. ما اخبار رسيده در اين مورد را تصديق مي‌كنيم، و با آراء قاصر خود به تأويل آن نمي‌پردازيم و بر اساس تخيلات و هواهاي خود نظري بر خلاف حقيقت آن ابراز نمي‌کنيم زيرا كه انسان اگر در جستجوي سلامت دين خود باشد تا گرفتار انحراف و گمراهي نشود بر او لازم است كه تسليم خدا و رسول او شود و به اخبار وارده و ثابت باورداشته باشد. اگر در موردي امر بر او مشتبه گرديد، علم آنرا به خالق خود بسپارد: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمۡ زَيۡغٞ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۖ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ﴾ [آل‌عمران: 7]. «و اما كسانيكه در دل‌هايشان كجي است براي فتنه‌انگيزي و تأويل بدنبال متشابهات مي‌افتند در حاليكه تأويل آنها را جز خدا نمي‌داند، و راسخان در علم مي‌گويند: ما به همه آنها ايمان داريم، همه از سوي خداي ما است و جز صاحبان عقل متذكر نمي‌شوند».

(36) ثابت قدم در اسلام نمي‌ماند مگر كسيكه كاملاً خود را تسليم كند و بر مستواي تسليم بايستد. پس هركس آنچه علم آن از او باز داشته شده در جستجوي آن برخيزد و به تسليم قانع نشود از مقصد توحيد خالص و معرفت ناب و ايمان صحيح محروم مي‌گردد، سپس بين كفر و ايمان و تصديق و تكذيب و اقرار و انكار بصورت سردرگم و حيران باقي مي‌ماند و گرفتار وسوسه‌هاي گمراه كننده و ترديد مي‌شود كه نه مؤمن صادق است و نه منكر تكذيب كننده.

**لغت شناسي:**

«رام» طلب كند، در جستجوي آن برآيد.

«حظر» باز داشته شده باشد.

«حجبه مرامه» از مقصد آن باز مي‌ماند.

«فيتذبذب» پس سردرگم وحيران شده كه به هر سو كشيده مي‌شود.

**شرح:**

(36) ثابت قدم بر حقيقت اسلام نمي‌ماند، مگر كسيكه خود را تسليم نصوص قرآن و سنّت كند، و داوطلبانه تسليم آن گردد و از قرآن وسنّت تبعيت كند و گرفتار هوا و شبهه نشود و به رأي و قياس و عوامل فريب عقل روي نياورد.

اگر انسان در جستجوي علمي برآيد كه امكان تحصيل آن وجود نداشته باشد و خداوند اراده فرموده باشد كه آن را از ديد بنده‌گانش پنهان بدارد، همان اموري كه مربوط به حكمت و قضاء او تعالي مي‌باشد، و انسان عقل و فهم خود را تسليم آنچه كه مراد و مقصد خدا ورسول او است نكند، و تن به فرمانبرداري و انقياد ندهد، چنين انساني، از دريافت توحيد خالص و حقيقت آن، و همچنين معرفت ناب و ايمان صحيع كه مبتني بر تصديق و اعتراف و قبول و انقياد، و تسليم و اسلام است. محروم مي‌گردد. گرفتار دو دلي درميان تصديق و تكذيب و ايمان به اخبار شرعيه و كفر به آن و اقرار و انكار مي‌گردد، و دچار وسوسه‌ها و ترديدها و خيالات فاسد مي‌شود كه اورا حيران و سرگردان مي‌سازد، و نمي‌تواند بر اصول صحيح استوار بماند. پس بدينسان او نه مؤمن كامل الايمان و مصدق است، و نه منكري كامل. زيرا كه حقيقت ايمان همان تصديق و تسليم پذيري است، حتي در اموري كه حكمت آن پنهان است و آن چيزهايي كه عقل نمي‌تواند حقيقت آن را دريابد و كافي است كه خدا و رسول او آنرا خبر داده باشند.

(37) اگر كسي از اهل اسلام در مورد رؤيت خداوند دچار و هم و خيالات شود ايمان او به رؤيت صحيح نيست، همچنين اگر رؤيت را بر اساس فهم خود تأويل كند. پس لازم است كه انسان مؤمن تسليم را برخود لازم بداند و روش مسلمين را در اين مورد برگزيند. هر كس خود را از نفي و تشبيه حفظ نكند در راه دچار لغزش مي‌شود، و باور او در مورد تنزيه و پاك دانستن خدا از نقايص از حق دور مي‌افتد، زيرا كه پروردگار ما موصوف به صفات وحدانيت است. هيچكدام از مخلوقين در هيچ امري با او شريك نيستند، و هيچكس با صفات و خصوصيات او تعالي توصيف نمي‌شود.

**لغـت شناسي:**

«يتوق» پرهيز ودوري كند.

«زل» بلغزد و اشتباه كند.

**شرح:**

ايمان به ديدار خداي متعال از كسيكه آنرا به فهم خود تأويل كند يا دچار توهم شود يا گمان برد كه مي‌تواند به كيفيت آن دست يابد صحيح نيست. چنين كسي به خطا افتاده و در واقع به ديدار پروردگارش ايمان ندارد. زيرا حقيقت ديدار و كيفيت آن را جز خداي متعال كسي نمي‌داند، موضوع ديدار خدا و ساير مواردي كه مربوط به پروردگار مي‌شود، همه آنها از مواردي است كه تأويل و تفسير صحيح آنرا خدا مي‌داند و مسلمانان نبايد در صدد تفسير و فهم چگونگي آن برآيند و آنرا شبيه آنچيزي بدانند كه در مين مردم متداول است. بلكه مفهوم صحيح آن است كه در مورد كيفيت ديدار خدا توقف كنيم و فقط بر مبناي نصوص آنرا تصديق نمائيم و خود را تسليم اخباري سازيم كه از جانب خدا و رسول او بيان شده است. اين است دين صحيح مسلمانان كه خداوند پيامبرش را به خاطر آن مبعوث فرموده است.

بر مسلمان لازم است از دو چيز پرهيز كند:

اول: نفي كردن آنچيزي كه خداوند خود را به آن توصيف فرموده است و الحاد در آن و تحريف آن از معناي حقيقي و مقصد درست آن.

دوم: اينكه خالق را به مخلوق تشبيه كند و در اموري كه مربوط بذات و افعال و اسماء و صفات خداي متعال مي‌شود و مخصوص او تعالي است تشبيه روا دارد. اين دو (نفي و تشبيه) در اين آيه مباركه آمده است: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [الشوری: 11]. «هيچ چيز همانند او نيست، و او شنوا و بينا است».

پس نيمه اول آيه نفي تشبيه و همانندي است، و نيمه دوم آيه اثبات صفات است.

پس آيه مباركه بين تنزيه و اثبات جمع كرده است.

هركس از اين دو چيز يعني نفي و تشبيه دوري نكند عقيده‌اش دچار خطا و لغزش مي‌گردد و از راه درست دور مي‌افتد و در تنزيه پروردگارش كه بر او واجب است به حق نمي‌رسد. زيرا كه تنزيه پروردگار عبارتست از پاك دانستن خداوند از شريك و همانند و همتا، چون خداوند متعال متصف به تمام صفات وحدانيت هم در ذات و هم در افعال و هم در اسماء و صفات است و خلق و امر ازآن او است.

همچنين خداوند در همه امور مربوط به خود متصف به صفات فردانيت است. زيرا كه خداوند فرد و صمد است، شريك و همانند ندارد و هيچكس در هيچ موردي با او همانند نيست، نه در ذات و نه در افعال و نه در اسماء و صفات.

(38) خداوند برتر از حدود و غايات و اركان و اعضاء وادوات است. و جهات شش‌گانه او را شامل نمي‌شود، درحاليكه پديده‌ها را شامل مي‌گردد.

**لغت شناسي:**

«تعالی»: منزه و پاك است.

«الحدود»: جمع حد، انتهاي چيزي كه به آن خاتمه مي‌يابد.

«الـمبتدعات» پديده‌ها.

**شرح:**

خداي متعال از حدود و غايات منزه است، خدا را مرزي نيست كه به آن محدود گردد، و خداوند را نهايتي نيست كه بدان پايان يابد. معني اين كلام اين نيست كه خداوند با مخلوق خود پيوند دارد و با آن تداخل مي‌كند، بلكه خداي متعال از خلق جدا است. همچنين خداوند از اركان و اعضاء وادوات كه همان اعضاء و جوارح است، و وسايلي كه در هنگام عمل و كار انسان از آن استفاده مي‌كند و آلاتي كه با آن جلب منفعت و دفع ضرر مي‌شود مبرا است. بلي خدا از همه اينها پاك و منزه است و نيازي به آنها ندارد.

اين درحالي است كه ما براي خداوند اسماء و صفاتي را كه در قرآن كريم آمده ثابت مي‌دانيم، ولي مي‌گوئيم كه اين اسماء و صفات داراي معاني حقيقي هستند كه بر آن معاني دلالت مي‌كنند و ما اين معاني را مي‌فهميم و آنها را براي خداوند بهمان شيوه‌اي كه لايق خدا است ثابت مي‌دانيم، ولي درباره كيفيت آن صحبت نمي‌کنيم، زيرا كه كيفيت صفات و اسماء به علم خداوند برمي‌گردد همچنين خداوند متعال بي‌نياز از جهات شش‌گانه است، و همانند پديده‌ها كه جهات آنها را درمي‌يابد، نيست. بلكه او تعالي از جهات منزه است. از اين كلام مطلق جهت منظور نيست، بلكه خداوند در جهت بالا و برتري قراردارد. ولي مقصود اين است كه خداوند را جهات در احاطه درنمي‌آورد و مانند ساير پديده‌ها در احاطهء چيز يا جهتي درنمي‌آيد.

كاش مؤلف كه خدا رحمتش كند، اين اصطلاحات كلامي را بكار نمي‌برد، اگرچه مي‌دانيم مقصود او مقصد اهل كلام نيست، بلكه او صفات خداوند را ثابت مي‌داند، مثل صفات علّو و وجه وساير صفات. اما بهتر بود از اين اصطلاحات كلامي بطوركلي پرهيز مي‌كرد، زيرا اين اصطلاحات احتمال حق و باطل هر دو را دارد، و مذهب اهل سنّت درمانند اينها اين است كه پس از تفصيل و توضيح حكم آنرا صادر مي‌كند.

امّا گفته مؤلف: «خدا برتر از حدود و غايات است». اگر مقصود اين است كه خداوند محصور نيست و در چيزي محدود نمي‌شود، اين كلام حق است، و اگر مقصود اين باشد كه صفت و جهت علو از خدا نفي شود اين كلام باطل است، زيرا كه نفي علو و برتري خداوند بر خلق باطل است. و اين قول كه «خداوند بي‌نياز از اركان و اعضاء است» اگر مقصود اين باشد كه صفات خداوند مثل وجه و يدين و عينين، با صورت و دست‌ها و چشم‌هاي خلق مشابه نيست، و صفات خدا با صفات خلق فرق دارد، اين كلام حق است، اما اگر مقصود نفي وجه ويد براي خدا باشد كلامي باطل است. همچنين اين گفته «جهات شش‌گانه خدا را شامل نمي‌شود» اگر مقصد اين است كه خداوند نه در بالا است و نه در پائين و نه در راست و نه درچپ و نه در پشت سر و نه در پيش رو، اين كلام باطل است، زيرا كه اينها صفاتي معدوم و بلكه ممتنع و غير ممكن است، و البته كه كفري صريح است زيرا كه در آن نفي قول خدا و بلكه نفي وجود خدا است. ولي اگر مقصد اين است كه خداوند در حصر چيزي نيست، اين سخن حق است.

**خلاصه:**

خداوند در روز قيامت با چشم‌ها ديده مي‌شود، ايشان را مؤمنان بحق مي‌بينند بدون آنكه بر ايشان احاطه داشته باشند. و برمؤمن لازم است كه در اين باره از تأويل و تعطيل دوري بماند و بداند كه خداوند از اينكه به محل حوادث و اتفاقات نيازمند باشد منزه است و خداوند با مخلوق هيچ شباهتي ندارد.

**خود آزمائي:**

(1) حقيقت ديدن خدا در قيامت چيست؟

(2) تكليف مسلمان در مقابل نصوص صفات چيست؟

(3) اينكه خداوند در جهات نمي‌گنجد را توضيح دهيد؟

قسمت يازدهم

(39) معراج حق است، پيامبر تنها و درحال بيداري به اسرا برده شد، و از آنجا به آسمان، و سپس به بالا آنجا كه خداوند خواسته بود او را اكرام فرمود. و به ايشان آنچه اراده فرموده بود وحي نمود. ولي قلب (محمد) چيزي را كه (با چشم سر) ديده بود تكذيب نكرد، پس درود و سلام خدا در اوّل و آخر (در دنيا و آخرت) بر او بادا.

**لغـت شناسي:**

«معراج» بروزن مفعال از عروج بمعني صعود گرفته شده است. معراج وسيله‌اي كه با آن صعود مي‌شود.

**شرح**:

(39) اهل سنّت عروج پيامبر شخصاّ با جسم و روح را ثابت مي‌دانند. اين واقعه در شب اسراء اتفاق افتاده است. اسراء در كتاب و سنّت و اجماع ثابت است. اسراء از مكه به بيت المقدس بوده است آنجا كه خداوند فرموده است: ﴿سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ﴾ [الإسراء: :]. «تسبيح و تقديس خداي را سزا است كه بنده خود (محمد) را شبي از مسجد الحرام به مسجد الاقصي برد».

آنجا كه رسول الله بعنوان امام براي پيامبران نماز گزاردند. معراج نيز براي پيامبر ثابت است زيرا كه ايشان به آسمان هفتم و تا محل سدرة المنتهي صعود فرمودند و خداوند در آنجا ايشان را گرامي داشت و با وي بدون واسطه سخن گفت. و ايشان بدآنجا رسيد كه هيچكس غير او بدآنجا نرسيده است. در آنجا خداوند با ايشان صحبت كرده و او را براحوال بهشت و دوزخ آگاه نمود و او را با وحي كرامت بخشيد و برايش در شبانه روز پنج نماز را مقرر فرمود. هرگز قلب مبارك پيامبر آنچه را كه ديده بود تكذيب نكرد، بلكه هر آنچه را با چشم سر ديد تصديق نمود. معراج و اسراء نشان دهنده عظمت و شرافت پيامبر بر ساير پيامبران‡ است و نشانه‌اي از علّو مقام او بر همه‌گان است. و البته كه ما به آنچه در اين شب مبارك اتفاق افتاده و در كتاب‌هاي صحيح بخاري وصحيح مسلم آمده ايمان داريم.

(40) به حوضي كه خداوند به آن پيامبرش() را گرامي داشته و آنرا بمنظور عنايت و كمك به امتش قرارداده ايمان داريم.

**لغت شناسي:**

«غياثاً» بخشش وكمك و مساعدت .

**شـرح:**

(40) از زبان پيامبر وجود حوضي كه امت برآن وارد مي‌گردد ثابت شده است، بلكه احاديثي كه درباره حوض آمده متواتراست، چنانكه اهل علم بر آن صحت گذاشته و آنرا بيان نموده‌اند.

اصل حكايت بطور مجمل اين است كه حوض كوثر، حوض بزرگي است كه سرچشمه اش آب بهشت است و آب آن به سفيدي شير، و شيريني عسل، و خوشبوئي مشك و برتر از آنها است. طول و پهناي آن يكي است. فاصله هرگوشه تا گوشه ديگر شازه طول سفر يكماه است. كوزه‌ها و جام‌هاي آن همانند ستاره‌گان آسمان است. هركس از آن جرعه‌اي بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. اين حوض بزرگ‌ترين و گواراترين حوضي است كه در قيامت وجود دارد و بسياري برآن وارد و مهمان مي‌شوند. اين حوض براي فريادرسي امت از عطش و تشنگي قيامت بوجود آمده و اين حوض فضل خداوند برپيامبرش حضرت محمد است كه خداوند بدينوسيله پيامبرش را گرامي داشته است و او را برساير پيامبران‡ فضيلت بخشيده است. خداوند ما را از كساني قراردهد كه در روز مشهود برآن وارد مي‌شوند و از آب آن بهره‌مند گرداند.

**خلاصه:**

اسراء: سفر زميني پيامبر از مكه به بيتالمقدس حق است. معراج: سفر آسماني پيامبر حق است. وحي در آسمان بر پيامبر حق است.

حوض حق است، و سخناني پيامبر در اين باره حق است.

**خودآزمائي:**

(1) حكم كسيكه اسراء را انكار كند چيست؟

(2) اسراء و معراج را تعريف كنيد و بگوئيد در كجا صورت گرفته است؟

(3) درباره حوض پيامبر چه مي‌دانيد؟

قسمت دوازهم

(41) و شفاعتي كه خداوند براي اهل شفاعت ذخيره فرموده است حق است، چنانكه در حديث شريف آمده است.

(42) ميثاقي كه خداوند از حضرت آدم و فرزندان او گرفته حق است.

**لغت شناسي:**

(ميثاق) عهد و پيمان مؤكد به سوگند.

**شرح:**

(41) شفاعت براي رسول الله به اشكال مختلف آمده است: بزرگ‌ترين آن همان شفاعت براي تمام اهل موقف در وقت حشر است تا كه خداوند درميان مخلوقات فيصله نمايد، پس خداوند به پيامبرش مي‌فرمايد: «شفاعت كن كه شفاعتت پذيرفته مي‌شود»[[3]](#footnote-3).

بدون هيچ ترديدي اين شفاعت ثابت است. همچنين شفاعت پيامبر درباره كساني كه حسنات و بديهايشان مساوي است و نيز شفاغت ايشان درباره كساني كه فرمان برايشان به دوزخ داده شده، و آنان با شفاعت پيامبر از ورود به دوزخ باز داشته مي‌شوند، و نيز شفاعت ايشان در بالا بردن درجات اهل بهشت به درجه‌اي بالاتر از آنچه مستحق آن شده‌اند، و شفاعتش در مورد گروهي كه بدون حساب وارد بهشت مي‌شوند، و شفاعتش براي تخفيف عذاب گناهگاران، و شفاعتش براي همه مؤمنين براي ورود به بهشت و شفاعتش براي كسانيكه گناهان كبيره مرتكب شده‌اند كه اين شفاعت موجب خروج آنها از دوزخ مي‌گردد.

همه شفاعت‌هاي ذكر شده براي پيامبر به مقتضاي احاديث صحيح ثابت است. ولي شفاعت بدون اذن خدا صورت نمي‌گيرد چنانكه خداوند فرموده است: ﴿قُل لِّلَّهِ ٱلشَّفَٰعَةُ جَمِيعٗا﴾ [الزمر: 44]. «بگو شفاعت همه از آن خدا است».

﴿وَلَا يَشۡفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ٱرۡتَضَىٰ﴾ [الأنبیاء: 28]. «آنها نمي‌توانند شفاعت كنند مگر كسي را كه خدا راضي باشد». ﴿وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥ﴾ [سبأ: 23]. «شفاعت درپيشگاه او فايده نمي‌دهد مگركسي را كه او اجازه دهد».

شكي نيست كه شفاعت حق است، ولي شفاعت بدون اذن خدا امكان پذير نمي‌باشد.

(42) ميثاق حق است: ميثاق همان پيمان مؤكدي است كه خداوند از حضرت آدمو فرزندانش گرفت آنگاه كه بر پشتش دست كشيد، و از آن همه فرزندان آدم تا روز قيامت بيرون شدند، پس از آنان عهد و پيمان گرفت كه الله تعالي پروردگار آنها است، و آنان را برخودشان گواه گرفت، و آنان گواهي دادند. اين همان ميثاق اوّل است كه در فرموده خداي متعال آمده است: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡۖ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآ﴾ [الأعراف: 172].

«هنگامي كه پرودگارت فرزندان آدم را از پشت آدمي‌زادگان پديدار كرد و ايشان را بر خودشان گواه گرفت كه آيا من پرودگار شما نيستم؟ گفته‌اند: آري گواهي مي‌دهيم».

**خلاصه:**

شفاعت پيامبر خدا براي امت حق است.

ميثاق ازلي برآدم و فرزندانش حق است.

**خودآزمائي:**

(1) شفاعت بزرگ در روز قيامت كدام است؟

(2) انواع شفاعت‌هايي را كه مي‌دانيد نام ببريد؟

(3) درباره ميثاق اوّل چه مي‌دانيد؟

قسمت سيزدهم

(43) همواره خداوند مي‌داند كه چه تعداد از مردم به بهشت مي‌روند و چه تعدادي به دوزخ، همه آنها را بطور كامل مي‌داند، و در عددي كه نزد خدا است زياد وكم نمي‌شود.

(44) همچنين خداوند به افعال مردم آگاه است كه چگونه عمل مي‌كنند، و هر كسي راهي را مي‌رود كه براي آن آفريده شده است. و اعمال به پايان آن بستگي دارد. خوشبخت كسي است كه به قضاء خداوند خوشبخت است، و بدبخت كسي است كه به قضاء خداوند بدبخت است.

**شرح:**

(43) خداوند در ازل مي‌دانسته كه چه تعداد از بني آدم وارد بهشت مي‌شود، و چه تعدادي از آن وارد دوزخ مي‌گردد، همه آن را بر سبيل اجمال و تفصيل و به صورت كامل و تمام مي‌دانسته است، بطوريكه در عددشان زياد و كم نمي‌شود. هر انساني -براساس علم خدا- هنوز به دنيا نيامده برايش نوشته شده است كه شقي يا سعيد است، همچنين بر لوح محفوظ نگاشته شده است، و در علم خدا تغير و تبديل هرگز راه ندارد.

(44) همچنين افعال بندگان را خداوند مي‌دانسته است كه آنان چه عمل خواهند كرد. خداوند افعال بندگان را قبل از آنكه عمل كنند، مي‌دانسته و آن را نگاشته است، و قضاء او بر آن قرار گرفته است. هر انساني درجهتي حركت مي‌كند كه برايش آفريده شده است، امّا اهل بهشت، عمل بهشتيان براي‌شان آسان است، و اهل دوزخ عمل دوزخيان براي‌شان آسان است ـ و البته كه اعمال به پايان و خواتيم آن بستگي دارد.

گاهي مي‌شود كه انسان بعداز بدكاري، پايان عمرش به عمل صالح ختم مي‌شود و بهشتي مي‌گردد، و گاهي انسان بعد از نيكوكاري، پايان عمرش با بدكاري خاتمه مي‌يابد و دوزخي مي‌گردد. اعتبار در خواتيم و پايان كار است.

خوشبخت كسي است كه در علم خداوند سعادت برايش مقدر و نوشته شده باشد، واو از اهل سعادت قرار گرفته باشد، و بدبخت كسي است، كه خداوند شقاوت او را نوشته باشد، و برايش مقدر كرده باشد و او را از اهل آن قرار داده باشد:

﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣﴾ [الأنبیاء: 23]. «خداوند از آنچه انجام مي دهد سوال و باز خواست نمي‌شود، ولي آنان باز خواست و سوال مي‌شوند».

(45) اصل قدر رمز و رازي است كه خدوند متعال درباره خلق خود مقرر داشته است، و بر آن هيچ فرشته مقرب و پيامبر مرسل را آگاه نكرده است، و بيهوده گوئي و نگرش در آن وسيله خذلان و پله حرمان و درجه طغيان است. پس با تمام وجود بايد از نگرش و تفكر در آن برحذر بود تا در وسوسه گرفتار نشويم. زيرا كه خدوند متعال علم قدر را از خلق در هم پيچيده و مردم را از مقصد آن باز داشته است، چنانكه فرموده است:

﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣﴾ [الأنبیاء: 23].

«خداوند از آنچه انجام مي‌دهد سوال و باز خواست نمي‌شود ولي آنان سوال و باز خواست مي‌شوند».

هر كس بپرسد كه چرا خداوند چنين كرده است حكم قرآن را رد نموده است، و هر كس حكم قرآن را رد كند از كافرين خواهد بود.

**لغت شناسي:**

«خذلان»: عدم توفيق

«طغيان: تجاوز از حد

«انام»: خلق و بندگان خدا.

**شرح**

(45) اصل قدر رمز و راز خداي متعال است، خدا كسي از خلق را بر آن آگاه نكرده است.

و تعمق در آن، و اقدام براي وصول به حقيقت آن صحيح نيست، چنانكه پيامبر فرموده است: «آنگاه كه از قدر صحبت شد، خود را باز داريد».

ـ الطبراني (10/223-224) ابو نعيم در الحلية (4/108) لالكائي در شرح أصول الاعتقاد (1/126، 7/1250) ابن عدي در الكامل (6/2172) السهمي در تاريخ جرجان (ص357- 358) طبراني (92) الباني در سلسلة احاديث الصحيحة (1/42-46) حسن لغيره. هركس در پي وصول به حقيقت آن برآيد وارد طريق خذلان و حرمان از توفيق شده و از پله حرمان از هدايت بالا رفته و به درجه طغيان و تجاوز از حد رسيده است. زيرا كه حقيقت قدر را جز خداي متعال كسي نمي‌داند، و مردم هر اندازه در آن تفكر كنند به حقيقت آن پي نمي‌برند. ما ايمان داريم كه خداوند همه چيز را مي‌داند و بر اساس علم خود همه چيز را نوشته واراده فرموده و آفريده و بوجود آورده است. اين چهار مراتب قدر است كه لازم است بطور كامل به آن باور داشته باشيم، وگرنه انسان مؤمن به قدر نيست. و البته كه بر مؤمن واجب است كه از تفكر عقيم و بي‌نتيجه در امر قدر بپرهيزد و تسليم وسوسه‌ها نشود، و بايد بداند: كه خدوند علم قدر را از خلق پنهان داشته است، و آنان را از اقدام براي وصول به حقيقت آن باز داشته است. خداوند فرموده است: ﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣﴾ [الأنبیاء: 23].

«از خداوند درباره آنچه انجام مي‌دهد بازخواست و پرسش نمي‌شود ولي آنان مورد باز خواست و پرسش قرار مي‌گيرند».

براي بنده روا نيست كه بپرسد: چرا خداوند چنين كرده است؟ زيرا كه اين سخن ردّ حكم قرآن و كفر آشكار است. اما اينكه انسان براي شناخت حكمت‌هاي الهي از وراي تشريع قوانين مختلف بپردازد هيچ اشكالي ندارد.

(46) اين موارد همان كلياتي است كه به آن نياز دارد، كسي كه دلش نوراني است و در زمره اولياء خدا قراردارد. اين همان درجه راسخين در علم است، زيراكه علم بر دو نوع است: علمي كه در خلق موجود است و علمي كه در خلق مفقود است. پس انكار علم موجود كفر است، و ادعاي علم مفقود نيز كفراست. و ايمان ثابت نيست، مگر با قبول علم موجود و ترك علم مفقود.

 **شرح**

آنچه كه ذكر آن گذشت، خلاصه آن چيزي است كه انسان به معرفت آن و ايمان بدان نيازمند است. البته براي كسيكه از اولياء خدا است و دلش نوراني است. و اين همان درجه راسخين در علم است. آنان كه به آنچه خداوند خبر داده تسليم هستند و آنرا مي‌پذيرند.

علم بر دو نوع است:

1. علمي كه در خلق موجود است، و آن علم دين و اصول و فروع آن است.
2. علمي كه در خلق مفقود است: و آن علم قدر است، كه خداوند آن را از خلق خود پنهان فرموده است.

پس هركس علم موجود را انكار كند كافر شده است، زيرا كه نصوص موجود را انكار كرده است. و هركس علم قدر و غيب را ادعا كند كافرشده است، زيرا اينها از مواردي است كه خداوند علم آن را براي خود برگزيده است. چنين شخصي منكر نصوص شده است كه خداوند بوسيله اين نصوص اين علم را به خود نسبت داده‌است.

ايمان بنده ثابت نيست مگر آنكه قبل از ايمان به علم موجود، به علم مفقود ايمان بياورد، و در پي حصول به حقيقت علم مفقود نباشد.

**خلاصه:**

همه چيز بر اساس قضاء و قدر خداوند جريان دارد.

خداوند افعال بندگان را قبل از عمل مي‌داند.

خداوند اهل بهشت و دوزخ را مي‌داند، و آن را نوشته و اراده فرموده است.

قدر رمز و رازي است پنهان، كه خداوند آنرا مقرر فرموده است.

صالحان وارد مبحث قدر نمي‌شوند، و در آن تعمق نمي‌كنند.

ايمان جز با تسليم ثابت نيست.

**خودآزمائي:**

1. آيا تعمق و فروروي در قدر جايز است؟
2. انواع علم را تعريف كنيد؟

 قسمت چهاردهم

(47) و ايمان مي‌داريم به لوح و قلم، وبه تمام آنچه در آن رقم خورده است. اگر همه خلق گرد هم آيند تا مانع چيزي شوند كه خداوند اراده بر وجود آن گرفته است, نمي‌توانند مانع شوند. اگر همه گرد هم آيند تا چيزي را كه خداوند مقرر نفرموده پديد آورند، بر آن قادر نيستند.

قلم به آنچه كه تا روز قيامت اتفاق مي‌افتد خشكيده است. خطائي كه براي بنده براساس علم خداوند نوشته شده اصلاح نمي‌شود، و كار درست بنده نيز كه بر اساس علم خداوند نوشته شده بخطا نمي‌رود.

 **شرح**

(47) ايمان جازم و تصديق لازم داريم كه لوح حق است، چنانكه خداي متعال فرموده است: ﴿بَلۡ هُوَ قُرۡءَانٞ مَّجِيدٞ ٢١ فِي لَوۡحٖ مَّحۡفُوظِۢ ٢٢﴾ [البروج: 21-22].

«بلكه اين قرآن بزرگوار و عالي‌قدر است، در لوح محفوظ جاي دارد».

لوح محفوظ همان است كه خداوند تقدير همه خلايق را در آن نگاشته است.

قلمي كه ذكر آن به ميان آمده، همان قلمي است كه خداوند آن را آفريده، و در لوح محفوظ تقدير خلق را نگاشته است. چنانكه پيامبر فرموده است:

«اوّلين چيزي را كه خداوند آفريده قلم است. به اوفرمان داد بنويس. قلم گفت: چه بنويسم. خداوند فرمود: بنويس مقادير خلق را تا روز قيامت»[[4]](#footnote-4).

پس هرچه كه در اين لوح نوشته شده است اگر همه خلق بخواهند از آن جلوگيري كنند توان آنرا ندارند، و اگر بخواهند چيزي پديد آورند كه در آن نيست باز هم نمي‌توانند. قلم آنچه را كه اتفاق مي‌افتد نوشته و خشك شده است، پس چيزي از آن تغير نمي‌كند. خطائي كه به اساس علم خداوند نوشته شده اصلاح نمي‌شود، و كار صحيح بنده كه بر اساس علم خداوند نوشته شده نيز بخطا نمي‌رود، آنچه خدا خواسته است اتفاق مي‌افتد، و آنچه را نخواسته است اتفاق نمي‌افتد. اين همان مقتضاي حديث نبوي است كه به ابن عباسب فرمود: «بدان كه اگر همه امت گرد هم آيند، كه نفعي به شما برسانند نمي‌توانند، مگر چيزي كه خداوند آنرا برايت نوشته است، و اگر گرد هم آيند كه به تو ضرر برسانند نمي‌توانند، مگر آنچه را كه خداوند برايت نوشته است. اقلام برگرفته شده و صحيفه‌ها خشك شده است»[[5]](#footnote-5).

(48) بر بنده لازم است كه بداند علم خداوند بر پديده‌هاي نظام خلقت سبقت گرفته است.

پس خداوند بر اساس اين علم، تقديري محكم و اساسي را بنيان نهاده است كه در آن نقصي وجود ندارد، و هيچ پيامد و عامل زوال و تغيري در پي ندارد. نه چيزي كم است و نه زياد، همه چيز در آسمان‌ها و زمين متناسب و متعادل است.

اين از اعتقادات ايماني و اصول شناخت است. و در واقع اين باور، اعتراف به توحيد و ربوبيت خداي متعال است. چنانكه خداي متعال فرموده است: ﴿ٱلَّذِي لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ٢﴾ [الفرقان: 2].

«آن كسي كه حكومت و مالكيت آسمان‌ها و زمين از آن او است، و فرزندي براي خود برنگزيده است و در حكومت و مالكيت انبازي نداشته است، و همه چيز را آفريده است، و آنرا كاملاّ اندازه‌گيري و بر آورد كرده است».

﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا ٣٨﴾ [الأحزاب: 38]. «و فرمان خدا همواره روي حساب و برنامه دقيقي است».

پس واي بركسي كه درباره قدر به دشمني با خدا برخيزد و قلبش از نگرش بيمار باشد، كه با و هم و گمان خود در جستجوي غيب و سرّ پوشيده برآيد، و با گفتار دروغ و گناه آلود در گفتار باز گردد.

**لغت شناسي:**

«مبرماً» چيزي كه برآن عقد و پيمان بسته شده است.

«سقيماً» بيمار

«افـاكا» كذّاب، دروغگو.

**شرح**

(48) بر بنده واجب است كه بداند خداوند علمش بر همه پديده‌ها و كائنات سبقت گرفته است.

پس خداوند بر همه پديده‌ها قبل پيدايش آنها بصورت مجمل و مفصل علم داشته است، و بر اساس علم خود تقديري محكم و استوار بنا كرده است كه نقض و تأخير و زوال و تغير در آن راه ندارد و زيادت ونقصان نمي‌پذيرد، نه در آفرينش آسمان‌ها و نه در آفرينش زمين و نه در آفرينش آنچه بين زمين و آسمان است. بلكه خداوند به همه چيز علم داشته، و آنرا مقدر و مقررفرموده است.

اين علم از ضروريات و لوازم ايمان و اصول شناخت خداي متعال، و از لوازم اقرار به ربوبيت خداي تعالي است. بهمين دليل خداوند در كتابش فرموده است: ­﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا﴾ «هرچيزي را آفريده، واندازه آنرا معين فرموده است».

﴿وَكَانَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قَدَرٗا مَّقۡدُورًا﴾ [الأحزاب: 38]. «فرمان خداوند به اندازه معين و مقدراست».

پس خداي متعال همه چيز را چنانكه صورت مي‌گيرد مي‌دانسته وآنرا در لوح محفوظ نگاشته و اراده و خلق كرده است. پس واي بر كسيكه به جدال با خدا بپردازد و چيزي از قدر را رد كند، زيرا كه چنين كسي علم وقدرت خدا را منكر شده است، و واي بركسي كه در قدر الهي با قلب بيمار بنگرد كه چنين كسي از معرفت حق و صواب دور مي‌افتد، زيرا كه بر اوهام بيمار گونه‌اش اعتماد كرده و در پي كشف سرْ پوشيده برآمده است، زيرا خداوند اراده فرموده است آنرا از تمام خلق خود پنهان دارد. چنين كسي هرچه درباره قدر بگويد ناچار است از آن باز گردد و در نهايت دروغگو شود، زيرا كه رسيدن به حقيقت قدر براي انسان هرگز ميسر نيست، و كسيكه چنين كند پايان كارش به گناه ختم شده است، زيرا در پي علمي بر آمده است كه دانستن آن برايش ممنوع است، و از پرداختن به آن و تحقيق و تفحص در آن منع شده است چرا كه نتيجه‌اي از آن بدست نمي‌آورد.

**خلاصه:**

لوح حق است.

 قلم حق است.

هر چيزي بر اساس علم خدا قبل از پيدايش نوشته شده است.

در آنچه كه در علم خدا ثابت بوده نقص و تبديل و تغير راه ندارد.

آنچه را كه خدا خواسته باشد بر غم همه خلايق عملي مي‌شود.

**خود آزمائي**

(1) درباره لوح و قلم چه مي‌دانيد؟

(2) آيا اگر خدا چيزي را خواسته باشد، خلق مي‌تواند آنرا تغير دهند؟

قسمت پانزدهم

(49) عرش و كرسي حق است.

(50) خداوند از عرش وكرسي بي‌نياز است.

(51) خداوند بر همه چيز احاطه دارد، و خلق او از احاطه به همه چيز ناتوانند.

**شرح:**

(49) عرش خداي رحمان حق است و شكي در آن نيست، خداوند درباره عرش خود در آيات متعدد سخن گفته است: ﴿ذُو ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡمَجِيدُ ١٥﴾ [البروج: 15]. «صاحب عرش مجيد».

عرش پديده‌اي عظيم وب زرگ است كه جز خدا كسي بر آن احاطه ندارد. آن را جمعي از فرشتگان عظام حمل مي‌كنند. عرش سقف جنت الفردوس است. همه آينها به روايت از پيامبر به اثبات رسيده است. ثابت شده است كه براي عرش پايه‌هايي است، و اين خود بطلان تأويل آن به ملك را برملا مي‌كند.

كرسي حق است. و آن عبارت است از موضع قدم‌ها. و بر آن احاطه ندارد مگر الله. كرسي خداوند آسمان‌ها و زمين را گنجايش دارد، چنانكه خداوند فرموده است: ﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾ [البقرة: 155]. «و كرسي او آسمان‌ها و زمين را دربرگرفته است».

اين آيه مباركه تأويل كساني را كه كرسي را به علم تعبير كرده‌اند باطل مي‌سازد.

(50) خداوند از عرش و كرسي بي‌نياز است. بخاطر نياز به عرش بر آن استوا نكرده است.

بلكه بخاطر حكمت بليغ كه خدا مي‌داند بر آن استوا فرموده است. خداوند منزه است از نياز به عرش وغير آن، زيرا شأن خداوند برتر از اينها است. بلكه عرش و كرسي نشانه قدرت و سلطان الهي است.

(51) خداوند بر همه مخلوقات احاطه دارد، بر عرش و غير آن. و فوق عرش جز خدا نيست. او بر همه خلق احاطه دارد. احاطه علم و ادراك، و احاطه غلبه و قهر، هيچ كس از بنده‌گانش بر او احاطه ندارد.

﴿يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا ١١٠﴾ [طه: 110]. «خداوند آنچه مربوط به آينده و گذشته‌شان مي‌شود مي‌داند، ولي آنان به او از لحاظ علم احاطه ندارند».

پس پاك است خدائي كه صاحب عزت وجلال و ملكوت است.

**خلاصه**

عرش حق است.

كرسي حق است.

خداوند به عرش وكرسي نياز ندارد.

خدا بر خلق خود احاطه دارد، ولي مخلوقات بر خدا احاطه ندارند.

**خود آزمائي:**

(1) خداوند بر چه چيزي استوا فرموده است؟

(2) در باره كرسي چه مي‌دانيد؟

قسمت شانزدهم

(52) مي‌گوئيم: خداوند ابراهيم را بعنوان خليل خود برگزيد، و با موسي سخن گفت، به اين گفته ايمان داريم وتصديق مي‌كنيم و تسليم هستيم.

(53) به فرشتگان و پيامران و كتب نازل شده بر پيامبران ايمان داريم، و شهادت مي‌دهيم كه آنان بر روش صحيح وحق آشكار بودند.

**لغت شناسي:**

«الخليل» مصاحب و رفيق امين و مقرّب.

«الـمبين» واضح و آشكار.

**شرح:**

خداوند پيامبرش ابراهيم را بعنوان خليل خود برگزيد، وفرمود: ﴿وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا﴾ [النساء: 125]. «خداوند ابراهيم را بعنوان خليل خود برگزيده است».

پس او را به خود نزديك نمود و برگزيد، و او را به درجه‌اي رسانيد كه غير او به آن درجه نرسيده است مگر پيامبر خدا حضرت محمد.

همچنانكه خداوند متعال با حضرت موسي سخن گفت:

﴿وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ﴾ [النساء: 164]. «خداوند با موسي سخن گفت».

وآن را با مصدر ﴿تَكۡلِيمٗا﴾ تأكيد كرده است, تا مقصود واضح باشد، و آن عبارتست از سخن گفتن حقيقي نه آنچه كه بعضي از گمراهان گمان برده‌اند، و صفت كلام را از خداوند نفي كرده‌اند، بلكه اين كلام حق است با حروف و صوت به همان كيفيتي كه لايق خداي متعال است. به آن ايمان داريم به همان شيوه‌اي كه نصوص آمده است. آن را نفي نمي‌کنيم و تأويل نمي‌کنيم. به اصل خبر ايمان داريم و آن را تصديق مي‌كنيم و به آنچه كه مقصد خدا و رسول او باشد تسليم هستيم.

(53) و به فرشتگان ايمان داريم، و آنان مخلوقاتي نوراني هستند:

﴿لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ﴾ [التحریم: 6]. «فرشتگان در آنچه خداوند آنان را امر فرموده نافرماني نمي‌كنند، و به آنچه مأمور شده‌اند عمل مي‌كنند».

آنان داراي بالهائي هستند: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ جَاعِلِ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا أُوْلِيٓ أَجۡنِحَةٖ مَّثۡنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ﴾ [الفاطر: 1].

«ستايش خداوندي را سزا است كه آفريننده آسمان‌ها و زمين است، و فرشتگان را با بال‌هاي دوتا دوتا و سه‌تا سه‌تا و چهارتا چهارتائي كه دارند مأموران و فرستاده‌گان خود قرار داده‌است».

به فرشتگان بر سبيل اجمال ايمان داريم، وبه آنچه در احاديث نبوي آمده بطور مفصل ايمان داريم، به جبريل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت و خازن دوزخ و خازن بهشت و منكر و نكير و رقيب و عتيد و حفظه و سايرين ايمان داريم.

و نيز به پيامبران ايمان داريم، آنانكه خداوند آنان را براي مردم برگزيد وآنان را بوسيله وحي و شريعت خود خاص گردانيد. آنان از ميان مردان و از طبقهء وسط قوم‌شان بودند. به همه آنانچه آنان كه اخبارشان مفصل آمده و چه آنان كه اخبارشان مفصل نيامده، به همگيشان ايمان داريم: ﴿وَرُسُلٗا قَدۡ قَصَصۡنَٰهُمۡ عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ وَرُسُلٗا لَّمۡ نَقۡصُصۡهُمۡ عَلَيۡكَ﴾ [النساء: 164]. «ما پيامبران زيادي روانه كرده‌ايم كه سرگذشت آنان را قبلا برايت بيان كرده‌ايم، و پيغمبران زيادي را كه سرگذشت آنان را برايت بيان نكرده‌ايم».

و به كتاب‌هايي كه خداوند بر پيامبران نازل فرموده ايمان داريم، بعضي از كتاب‌هاي آسماني را را مي‌شناسيم: مثل: تورات و انجيل و زبور و قرآن و صحف ابراهيم، براساس آنچه كه در قرآن كريم آمده است: ﴿إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلۡأُولَىٰ ١٨ صُحُفِ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ ١٩﴾ [الأعلی: 18-19].

«اين در كتاب‌هاي پيشين بوده است، كتاب‌هاي ابراهيم و موسي».

﴿نَزَّلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَأَنزَلَ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ ٣ مِن قَبۡلُ هُدٗى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلۡفُرۡقَانَۗ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَهُمۡ عَذَابٞ شَدِيدٞۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٞ ذُو ٱنتِقَامٍ ٤﴾ [آل‌عمران: 3-4].

«همان كسي كه قرآن را بر تو نازل فرموده كه مشتمل بر حق است، و تصديق كننده كتاب‌ها است كه قبل از آن بوده‌اند، و خداوند پيش از آن تورات و انجيل را نازل كرده است. پيش از آن جهت رهنمود مردمان فرقان را نازل فرموده است، بي‌گمان كساني كه به آيات خدا كفر ورزند عذاب سختي دارند، و خداوند توانا و انتقام‌گيرنده است».

﴿وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا﴾ [النساء: 163]. «به داود كتاب زبور را داديم».

پس به همه اين كتاب‌ها ايمان داريم، و به آنچه بصورت تفصيل نيامده نيز ايمان داريم. و گواهي مي‌دهيم كه تمام پيامبران خدا بر حق آشكار و طريق صحيح و صراط مستقيم بوده‌اند، و آنان رسالات الهي را بر وجه مطلوب رسانيده‌اند: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ﴾ [البقرة: 136]. «ميان هيچيك از آن جدائي نمي‌اندازيم، و ما تسليم خدا هستيم».

**خلاصه:**

صفت خلّه (دوستي) و تكليم (سخن گفتن) بطور حقيقي براي خدا ثابت است، و ما به آن ايمان داريم.

به فرشتگان ايمان داريم و وجودشان را تصديق مي‌كنيم.

به تمام پيامبران ايمان داريم.

به كتاب‌هاي نازل شده از جهت خدا ايمان داريم.

همه پيامبران بر حق و هدايت بوده‌اند.

**خود آزمائي:**

(1) خليل خدا كيست؟

(2) خداوند با چه كساني سخن گفته است؟

(3) حكم كسيكه به فرشتگان يا پيامبران و يا كتاب‌هاي نازل شده كافر شود چيست؟

قسمت هفـدهم

(54) اهل قبله را مسلمان و مؤمن مي‌ناميم، تا زمانيكه آنان به آنچه پيامبر آورده معترف باشند، و تمام آنچه را كه فرموده و خبرد اده باور تصديق داشته باشند.

 **شرح:**

(54) مقصود اين است كه: هركس ادعاي مسلماني كند و در موقع نماز به قبله‌روي آورد، و حرام معلومي را حلال نداند، و تمام آنچه را كه پيامبر آورده تصديق كند, و همراه با صدق به عقايد و شريعت و احكام اسلام اعتراف كند، پس ما بر او اسم اسلام و ايمان را اطلاق مي‌كنيم، و او را به گناه اگر آن را حلال نداند تكفير نمي‌کنيم، و تا زماني كه مرتكب شكننده‌هاي ايمان و اسلام بطور عمدي و همراه با علم نشود، او را مسلمان مي‌دانيم.

از كلام استاد طحاوي چنين فهميده مي‌شود: كه اسلام و ايمان يكي است. بعضي گفته‌اند ايمان و اسلام با هم فرق دارند. اين دو لفظ اگر از يگديگر جدا شوند هركدام بر ديگري دلالت مي‌كند و اگر با يگديگر جمع شوند، اسلام شامل اعمال ظاهري مي‌گردد و ايمان شامل اعمال باطني.

**خلاصه:**

هركس به آنچه پيامبر آورده اقرار كند و تسليم باشد و روي به قبله نماز بگزارد و اخبار پيامبر را تصديق كند به مسلماني او شهادت مي‌دهيم.

**خودآزمائي:**

(1) به چه كس بعنوان مسلمان گواهي مي‌دهيم؟

 قسمت هجـدهـم

(55) درباره خداوند بيهوده گوئي نمي‌کنيم و در دين خدا تغيير و دگرگوني نمي‌کنيم.

(56) درباره قرآن مجادله نمي‌کنيم، وگواهي مي‌دهيم كه قرآن كلام پروردگار جهانيان است كه روح الامين آن را نازل نموده، و به سيد مرسلين حضرت محمد تعليم داده است. قرآن كلام خدا است، و چيزي از كلام مردم با آن برابر نيست. معتقد به خلق قرآن نيستيم و با جماعت مسلمانان مخالفت نمي‌کنيم.

**شرح:**

(55) درباره ذات خداوند متعال و شأن او بيهوده گوئي نمي‌کنيم، اين از امورغيبي است كه مخلوق نمي‌تواند آن را درك كند، بلكه از سخن گفتن در اين باره خود را باز مي‌داريم و فقط به آنچه كه خداوند خود را ناميده اكتفا مي‌كنيم، و او را چنان توصيف مي‌كنيم كه خودش خود را توصيف فرموده است. از حدود احاديث صحيح در اين مورد تجاوز نمي‌کنيم زيرا كه جدال در دين خدا را جايز نمي‌دانيم. و بر اهل حق شبهه وارد نمي‌کنيم زيرا القاء شبه از موارد تلبيس و افساد است.

(56) درباره قرآن كريم با نظريات و آراء خود مجادله نمي‌کنيم، و از كلام اهل گمراهي و انحراف پرهيز مي‌كنيم، بلكه شهادت مي‌دهيم كه قرآن كلام پروردگار جهانيان است كه جبريل آن را از نزد خدا آورده و به حضرت محمد تعليم داده‌است. چنانكه خداوند فرموده است: ﴿وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٩٢ نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ ١٩٥﴾ [الشعراء: 192-195]. «اين قرآن فرستاده پروردگار جهانيان است كه جبريل آن را فرود آورده است بر قلبت تا تو از جمله بيم دهندگان باشي، با زبان عربي روشن و آشكار».

مي‌گويم قرآن كلام حقيقي خدا است و باكلام مخلوق هيچ مشابهت و همخواني و برابري ندارد.

و همچون فرقه جهميه كه گمراهند، نمي‌گوئيم كه قرآن مخلوق است. بلكه مي‌گوئيم قرآن كلام خدا است و از اين حد تجاوز نمي‌کنيم. و به آنچه كه عموم جماعت مسلمانان ايمان دارند از جمله صحابه و تابعين و تبع تابعين ايمان داريم. هركس با آنان مخالفت كند در گمراهي آشكار است.

**خـلاصه:**

بيهوده‌گوئي در ذات خدا و دين او جايز نيست.

جدال در قرآن جايز نيست، قرآن كلام خدا است و مخلوق نيست، و مخالفت با مسلمانان در اين مورد جايز نيست.

**خـودآزمائي:**

(1) حكم زياده روي در ذات خدا چيست؟

(2) آيا جدال درباره قرآن جايز است؟

(3) جماعت مسلمانان يعني چه؟

قسمت نوزدهم

(57) كسي را از اهل قبله به جرم گناه تا زماني كه آن را حلال نداند تكفير نمي‌کنيم.

(58) نمي‌گويم: گناه با ايمان ضرر ندارد.

(59) اميد داريم مؤمنان نيكوكار مورد عفو قرار گيرند. خداوند آنان را به رحمتش به بهشت داخل فرمايد. ولي بر آنان ايمن نيستيم. و برايشان به بهشت شهادت نمي‌دهيم. براي گناهكاران استغفار مي‌كنيم و بر آنان بيم داريم وآنان را نااميد نمي‌کنيم.

**لغت شناسي:**

«ولا نقنطهم» ازقنوط، بمعني نا اميدي گرفته شده است.

**شرح:**

(57) اهل سّنت و جماعت مسلمان رابه جرم گناه صغيره يا كبيره كافر نمي‌دانند. مگر آنكه قلباً آنرا حلال بداند و معتقد باشد كه گناه حرام نيست. پس بدينسان كافر مي‌شود، زيرا كه حرام خدا را حلال دانسته است، و صرف عمل، حلال دانستن نيست، اين برخلاف گفته خوارج است كه آنان مسلمانان را به جرم گناه كافر و از ملت اسلام خارج مي‌دانند.

(58) همچنين اهل سّنت نمي‌گويند: كه با وجود ايمان، گناه ضرر ندارد. زيرا كه اين قول فرقه مرجئه است، و اين باور به تكذيب آيات وارده در باب وعيد در حق گناهكاران منجر مي‌شود. بلكه معصيت موجب نقص ايمان مي‌شود و بيم داريم كه ايمان صاحب گناه در معرض خطر قرارگيرد و از عذاب آخرت بر او مي‌ترسيم.

(59) اهل سّنت مي‌گويند: مؤمن نيكوكار، اميد است كه به بهشت درآيد، و اگر با ايمان فوت كند او را به بهشت بشارت مي‌دهيم، ولي با همه اينها بر او از تدبير خداوند ايمن نيستيم، و بطور قطعي او را بهشتي نمي‌دانيم. اما اهل سنت براي گناه‌كاران مسلمان، از خداوند استغفار مي‌كند و بر آنان بيم مي‌دارند، ولي بطور قطعي آنان را دوزخي نمي‌دانند، زيرا كه اين باور يأس و نوميدي از رحمت خدا است.

اهل سنت براي هيچكس وارد شدن به بهشت را قطعي نمي‌دانند، مگر براي كسيكه نص صحيح از كتاب و سنت درباره‌اش موجود باشد كه اهل بهشت است.

و اهل سنت هيچكس را بطور قطعي در دوزخ نمي‌دانند، مگر كسيكه نص معيني درباره‌اش آمده باشد كه او از اهل دوزخ است.

 امّا درباره كسانيكه نصي برايشان وجود ندارد، هيچ حكم قطعي صادر نمي‌کنيم.

(60) ايمن بودن و نا اميدي از ملت اسلام بدور است، و سبيل حق براي اهل قبله در ميان اين دو قرار دارد.

(61) بنده از ايمان خارج نمي‌شود مگر با انكار آنچه كه داخل در ايمان است.

(62) ايمان عبارتست از اقرار به زبان و تصديق به دل.

**لغت شناسي:**

«اياس» نوميدي.

«الجحود» تكذيب و انكار.

«اقرار» اعتراف.

«الجنان» قلب.

**شرح**

(60) احساس امنيت از تدبير خداوند و نوميدي ازرحمت او، از ملت اسلام بدوراست. خداوند فرموده است:

﴿إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡ‍َٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ﴾ [یوسف: 87]. «حقا كه از رحمت خدا نا اميد نمي‌شود مگر گروه كافران».

﴿فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ﴾ [الأعراف: 99]. «از چاره نهاني و مجازات ناگهاني خدا غافل نمي‌شوند مگر زيانكاران».

راه اهل حق از ميان اين دو مي‌گذرد. بر بنده واجب است كه در حال خوف و رجاء باشد، از عذاب خدا هراسان باشد و به عفو او اميدوار، هم براي خود و هم براي ديگران.

(61) مؤمن از ايمان خارج نمي‌شود مگر به وسيله چيزي كه ايمانش را نقض كند.

مثل اينكه چيزي از اركان ايمان را انكار كند، مسأيلي كه ايمانش بدون آنها تحقق نمي‌يابد. بدينسان اقرار اوّل او نقض مي‌شود. اين گفته پاسخي است براي خوارج كه مرتكب گناه كبيره را كافر گفته‌اند، و نيز پاسخي است بر معتزله كه گفته‌اند: مرتكب گناه كبيره در منزلتي بين دو منزلت ايمان و كفر قرار مي‌گيرد.

بلكه مسلمان گناهكار است تا ازگناهانش توبه كند، و ايمان او به اندازه معصيت او نقصان مي‌پذيرد، ولي اسم ايمان از او برداشته نمي‌شود مگر آنكه اصل ايمان و تمام آن از او جدا شود. ولي اينطور نيست كه با رفتن بخشي از ايمان، او كافر شود زيرا كه ايمان داراي بخش‌هاي مختلفي است.

(62) حقيقت آن است كه اهل سنّت و جمهور علماء بر اين عقيده‌اند كه ايمان عبارتست از: تصديق قلبي و اقرار زبان و عمل به اركان ـ جوارح ـ، و اين از اصول عقايد اهل سنّت و جماعت است. دلايلي كه ثابت مي‌كند عمل از ايمان است در قرآن و سنّت بيشمار است. اهل سنّت معتقدند كه ايمان با طاعت زياد مي‌شود و با معصيت نقصان مي‌پذيرد. چنانكه خداي متعال فرموده است: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ﴾ [التوبة: 124].

«و امّا مؤمنان، قرآن بر ايمان‌شان مي‌افزايد و شادمان مي‌گردند».

﴿لِيَزۡدَادُوٓاْ إِيمَٰنٗا مَّعَ إِيمَٰنِهِمۡ﴾ [الفتح: 4]. «تا ايماني بر ايمان خود بيفزايند».

﴿وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ هُدٗى﴾ [مریم: 76]. «كسانيكه بر راه هدايت قدم برداشته‌اند، خداوند بر هدايت‌شان مي‌افزايد».

اگر اعمال داخل در اسم ايمان نمي‌بود ايمان همه مردم برابر بود. و نيكوكار و بدكار، فرمانبردار و عاصي همه يكسان بودند، چرا كه همه به خالق و الوهيت او وساير امور ايماني باور دارند و آن را تصديق مي‌كنند. اينكه نيكوكار و بدكار يكسان باشند از اصول فاسد است. و حقيقت همان است كه ذكر كرديم، و اهل و سنّت و جماعت به آن معتقد هستند.

**خلاصه:**

تازماني كه مسلماني گناه را حلال نداند به صرف گناه او را تكفير نمي‌کنيم.

معصيت موجب نقصان ايمان مي‌شود و انسان را در معرض عذاب خداوند قرار مي‌دهد.

هيچ مسلماني را بطور قطعي بهشتي نمي‌دانيم مگر كسي را كه درباره او نصي باشد.

احساس ايمني از عذاب و همچنين نا اميدي از رحمت خداوند از ملت اسلام بدور است.

اسم ايمان از مسلمان برداشته نمي‌شود، مگر به ارتكاب چيزي كه ايمان را نقض كند.

ايمان عبارتست از: تصديق قلبي، و اقرار زباني و عمل به اركان.

**خود آزمائي:**

(1) حكم كسيكه مسلماني رابه سبب معصيت كافر مي‌داند چيست؟

(2) آيا با وجود ايمان، معصيت ضرر مي‌رساند؟

(3) آيا كسي به طورقطعي بهشتي يا دوزخي مي‌تواند باشد؟

(4) كي اسم ايمان از مسلمان برداشته مي‌شود؟

(5) طبق عقيده اهل سنّت وجماعت ايمان را تعريف كنيد؟

 قسمت بيستم

(63) و تمام آنچه از رسول الله به اثبات رسيده، اعم از شريعت و بيان و توضيح آن همه حق است.

(64) ايمان يكي است، و اهل ايمان در اصل آن برابرند. و فضيلت درميان اهل ايمان به خداترسي و تقوا، و مخالفت با هوا و هوس و ملازمت افعال نيك مي‌باشد.

(65) مؤمنان همه اولياء خداي رحمان هستند، و گرامي‌ترين‌شان در نزد خدا كسي است كه بيش از ديگران تابع و پيرو قرآن كريم باشد.

 **لغت شناسي:**

«التفاضل» تفاوت در فضيلت.

**شرح**

(63) هرچه از رسول الله درباره شريعت و بيان آن در امور دنيي آمده همه حق است، چه بصورت تواتر و يا بطريق اخبار آحاد كه صحت آن به ثبوت رسيده باشد، و اين مذهب اهل حق است. هركس بر رسول الله دروغ ببندد خداوند او را رسوا مي‌سازد.

(64) اينكه مؤلف مي‌گويد ايمان يكي است، و همه اهل ايمان از لحاظ ايمان با هم مساوي هستند مبتني بر همان اصلي است كه در تعريف ايمان ذكر كرده است.

و حقيقت اين است كه مردم در اصل ايمان با يكديگر متفاوت هستند، و گرنه امكان دارد كه كسي بگويد ايمان ما مثل ايمان پيامبر است و يا مثل ايمان فرشتگان. و اين نظريه بطلان آن روشن است. و البته كه اعمال در ايمان داخل است و مردم به سبب آن متفاوت هستند، بلكه حتي مردم در باورهايشان متفاوت هستند، زيرا تصديق و باور ما مثل تصديق و باور جبريل نيست، همچنين مردم از لحاظ تقوا با يكديگر متفاوتند. چنانكه خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾ [الحجرات: 13].

«حقا كه گرامي‌ترين شما پرهيزگار‌ترين شما است».

و همچنين اهل ايمان به لحاظ مخالفت با هوا و هوس و عمل به اوامر مورد رضاي خداوند متعال با يكديگر متفاوت هستند.

(65) مؤمنان اولياء خداي رحمان هستند، چنانكه خداي متعال فرموده است: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣﴾ [یونس: 62-63].

پس برحسب تفاوت در ايمان وتقوا درجه قرب و ولايت اشخاص متفاوت است. و گرامي‌ترين مؤمنان در نزد خداوند كسي است كه بيشتر تابع و فرمانبردار خدا و رسول او باشد.

**خلاصه:**

هرچه در بيان شريعت و در هدايت از پيامبر به ثبوت رسيده باشـد حق است.

اهل ايمان دراصل ايمان و درجات آن متفاوت هستند.

مؤمنان اولياء خداي رحمان هستند.

درجه ولايت و قرب مؤمنان در نزد خداوند برحسب تقواي آنها متفاوت است.

**خود آزمائي:**

(1) آيا مردم در اصل ايمان مساويند يا متفاوت؟

(2) اولياء خدا چه كساني هستند؟

قسمت بيست و يكم

(66) ايمان عبارتست از ايمان به خدا و فرشتگان و كتاب‌هاي آسماني و پيامبران و روز آخرت و تقدير كه خير و شر، شيرين و تلخ همه از جانب خدا است.

**شرح**

ايمان عبارتست از ايمان به خداي متعال و يگانگي او در ذات و افعال و اسماء و صفات و اينكه او تعالي فقط لايق عبادت است. و تقديم همه اعمال به پيشگاه او و براي رضاي او، ايمان به فرشتگان به همان وجهي كه ذكر آن گذشت، و ايمان به وجود فرشتگان بطور اجمالي و تفصيلي، و ايمان به آنچه كه درباره ذات و صفات‌شان آمده است. ايمان به كتب به همان شكلي كه گذشت، چه خبر آن را بدانيم و يا ندانيم. ايمان به پيامبران چه آنها را بشناسيم و يا نشناسيم. بطور اجمال و تفصيل به همان وجهي كه گذشت، اوّلين پيامبر حضرت نوح و آخرشان حضرت محمد بوده است. آنان رسالات خدا را بطور كامل رسانيده‌اند. روش و راه‌شان بهترين وكامل‌ترين شيوه زندگي بوده است.

ايمان به روز آخرت، از جمله زنده شدن پس از مرگ و حساب و بهشت و دوزخ و ساير موارد مربوط به آخرت.

ايمان به قدر و اينكه خير و شر از جانب خداوند بر اساس قضاء و قدر او است و تلخ و شيرين تحت قدرت و اراده او است. چنانكه خداوند فرموده است: ﴿قُلۡ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ﴾ [النساء: 78]. «بگو همه از پيشگاه خدا است».

﴿وَلَٰكِنَّ ٱلۡبِرَّ مَنۡ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلۡكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ [البقرة: 177]. «بلكه نيك كردار كسي است كه ايمان به خدا و روز قيامت، و فرشتگان، و كتاب و پيامبران داشته باشـد».

﴿إِنَّا كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقۡنَٰهُ بِقَدَرٖ ٤٩﴾ [القمر: 49]. «ما هر چيزي را به اندازه معيني آفريديم». ﴿وَمَن يَكۡفُرۡ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ فَقَدۡ ضَلَّ ضَلَٰلَۢا بَعِيدًا﴾ [النساء: 136]. «هركس به خدا و فرشتگان و كتاب‌هاي آسماني و پيامبران و روز آخرت كافر شود دچار گمراهي طولاني شده است».

اگر شخصي به يكي از اركان ششگانه ايمان اعتقاد نداشته باشـد اسم ايمان از او برداشته مي‌شود و اسم كفر جايگزين آن مي‌شود.

(67) ما به همه اركاني كه ذكر شد ايمان داريم، بين هيچكدام از پيامبران فرق نمي‌گذاريم و همه آنها را درآنچه از پيشگاه خدا آورده‌اند تصديق مي‌كنيم.

**شرح**

(67) ما به همه آنچه ذكر آن گذشت ايمان داريم، و به آن اقرار مي‌كنيم و به آن تسليم هستيم، و بين هيچكدام از پيامبران فرق نمي‌گذاريم. چنانكه خداوند متعال فرموده است:

﴿لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِ﴾ [البقرة: 285].

بين هيچيك از آنان جدائي نمي‌اندازيم و ما تسليم خدا هستيم. پس ما بين پيامبران فرق نمي‌گذاريم، و اينطور نيست كه به بعضي ايمان داشته باشيم و به بعضي كافر باشيم. بلكه به همه آنان ايمان داريم و همه‌شان را در آنچه از نزد خداوند آورده‌اند تصديق مي‌كنيم.

**خلاصه:**

ايمان عبارتست از همان ايمان به خدا و فرشتگان و كتاب و پيامبران و روز آخرت و قدر كه خير و شر آن همه از جانب خدا است.

**خود آزمائي:**

(1) اركان ايمان را نام ببريد؟

(2) مضمون ايمان به قدر چيست؟

قسمت بيست و دوّم

(68) صاحبان گناهان كبيره از امّت حضرت محمد، اگر در هنگام مرگ موحّد باشند هميشه در جهنم باقي نمي‌مانند اگر چه توبه نكرده باشند، البته پس ازآنكه در حال ايمان خدا را ملاقات كنند آنان در مشيت و حكم خدا قرار دارند، اگر خدا بخواهد آنان را به فضل خود مي‌بخشد، چنانكه در كتابش فرموده است:

﴿وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: 48]. «و غير از شرك را براي هر كسي كه بخواهد مي‌آمرزد».

و اگر بخواهد بر اساس عدلش آنان را عذاب مي‌كند، سپس آنها را برحمتش و بر مبناي شفاعت اهل شفاعت از اهل طاعتش از جهنم بيرون مي‌آورد و به بهشت خود مي‌فرستد، زيرا كه خداوند متعال اهل معرفت را دوست مي‌دارد، و سرنوشت آنان را در هردو جهان مثل سرنوشت اهل انكار و كفر قرار نمي‌دهد، آنها كه از هدايتش محروم شدند و به قرب ولايتش نايل نيامدند.

**لغت شناسي:**

«نكرته» انكار و جحود او.

**شرح:**

(68) مرتكب گناهان كبيره (گناه كبيره عبارتست از آن جرائمي كه درباره آن حد، يا لعنت، يا وعيد به دوزخ، يا وصف شديدي آمده باشد) اگر به دوزخ درآيد هميشه در آن باقي نمي‌ماند، زيرا كه بر توحيد مرده است اگرچه توبه نكرده باشد.

تا زماني كه شخص خدا را با ايمان و معرفت ملاقات كند او تحت مشيئت و خواست خداوند است. اگر خدا بخواهد به عدلش او را عذاب مي‌كند و او را بدوزخ مي‌فرستد، ولي در آن هميشه باقي نمي‌ماند بلكه به رحمت خدا بوسيله شفاعت اهل شفاعت از جهنم بيرون آورده مي‌شود. بزرگ‌ترين شفيع حضرت محمد مي‌باشد. اگر خدا خواسته باشد مرتكب گناه كبيره را عفو مي‌كند و به فضل و كرمش او را مي‌بخشد.

هر گناهي غير از شرك اميد مغفرت آن وجود دارد.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء: 48]. «حقا كه خداوند كسي را كه به او در عبادت شريك قرار مي‌دهد نمي‌آمرزد، ولي غير مشرك هركس را بخواهد مي‌بخشد». در حديث شريف نبوي آمده است: «هركسي به چيزي از گناه آلوده شود و خداوند گناهش را بپوشاند، سرنوشت او تحت مشيئت خدا است، اگر بخواهد او را مي‌بخشد و اگر بخواهد او را عذاب مي‌كند»[[6]](#footnote-6).

اين درصورتي است كه حتي مرتكب گناه كبيره بدون توبه در گذشته باشـد و اين حق است، بر خلاف نظريه و اعتقاد معتزله و خوارج كه گفته‌اند: مرتكب گناه كبيره ابدي در دوزخ باقي مي‌ماند. زيراكه خداوند بر اساس رحمت خود اهل معرفت و اقرار را همانند اهل انكار قرار نمي‌دهد و اين لطف خداوند در دنيا و آخرت يكسان است.

﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡ﴾ [الجاثیة: 21].

«آيا كساني كه مرتكب گناهان و بدي‌ها مي‌شوند گمان مي‌برند كه ما آنان را همچون كساني بشمار مي‌آوريم كه ايمان دارند و كارهاي پسنديده و خوب انجام مي‌دهند و حيات و ممات و دنيا و آخرت‌شان يكسان است».

﴿أَفَنَجۡعَلُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ كَٱلۡمُجۡرِمِينَ ٣٥﴾ [القلم: 35]. «آيا مسلمانان را همانند مجرمين يكسان مي‌شماريم».

(69) نماز را پشت سر هر برّ (نيكوكار) و فاجري (بدكار) از اهل قبله روا مي‌دانيم و بر هركسيكه از آنان كه فوت كند اعم از برّ و فاجر نماز جنازه برگزار مي‌كنيم.

(70) براي هيچكس اعم از برّ و فاجر، بهشت و دوزخ را قطعي نمي‌دانيم و آنان را به كفر و شرك و نفاق متهم نمي‌کنيم، البته تا زمانيكه مظاهر كفر و شرك و نفاق در آنان ظاهر نشود، و امور پنهان را به خدا وا مي‌گذاريم.

(71) برهيچكس از امت حضرت محمد روا نمي‌دانيم كه بر عليه او شمشير كشيده شود، مگر كسيكه به حكم شريعت شمشير كشيدن بر عليه او واجب باشد.

**لغت شناسي:**

(بّر): مطيع و پرهيزگار.

(سرائر): جمع سريره، و آن عبارتست از آنچه انسان در دل نهان مي‌دارد.

(نذر): رها مي‌كنيم، وا مي‌گذاريم.

**شرح:**

(69) اهل سنّت نماز جماعت را پشت سر هركس روا مي‌داند، چه بّر باشد و چه فاجر، البته با بها دادن و ارج نهادن به انسان صالح و شايسته، زيرا كه اولوّيت در امامت جماعت از آن صالحان است. مگر آنكه نماز پشت سرش موجب مشقت و يا فتنه گردد به گونه‌اي كه اگر نماز پشت سر امام فاجر برگزار نشود فتنه‌اي بپا مي‌گردد، زيرا كه حكومت او را معين كرده است.

البته مفهوم نماز پشت سر فاجر بدين معني است كه او اهل بدعت و كفر نباشد. همچنين اهل سنت نماز جنازه براي هر مرده‌اي كه مسلمان ناميده شود جايز مي‌دانند، چه بّر باشد و چه فاجر مگر آنكه بر غير آئين اسلام درگذشته باشد.

(70) اهل سنت براي اهل قبله بطور قطع و يقين حكم به بهشتي يا دوزخي بودن نمي‌كنند.

بلكه براي نيكوكاران اميد بهشت داريم، ولي از تدبير خداوند بر آنان ايمن نيستيم، و براي بدكاران بيم عذاب داريم، ولي آنان را از رحمت خدا نااميد نمي‌کنيم. مسلمان را كافر و مشرك و منافق و يا ديگر ألقابي كه خارج از آ ئين اسلام است نمي‌خوانيم. مگر آنكه آنان از مظاهر كفر و شرك و نفاق سرزده باشد، و شروط آن تحقق يافته باشد و موانعي بر سر راه نباشـد. اهل سنت موارد پنهان در دل را به خدا مي‌سپارند زيرا كه خدا به اسرار مردم آگاه است، و فقط بر اساس ظاهر حكم مي‌كنند.

(71) اهل سنّت جنگيدن با مسلمان و قتل او را جايز نمي‌دانند، مگر در صورتيكه نصي از شريعت موجود باشد، پيامبر فرموده است:

«ريختن خون مسلمان حلال نيست، مگر به يكي از 3 علت: قصاص نفس در مقابل نفس،.....». ادامه حديث[[7]](#footnote-7).

و همچنين پيامبر فرموده‌اند: «مگر آنكه از آنان كفري آشكار ببينيد، و بر آن نزد شما برهاني باشد»[[8]](#footnote-8).

خداوند نيز فرموده است: ﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ﴾ [المائدة: 33].

«كيفر و جزاي كسانيكه با خدا و پيامبرش مي‌جنگند و در روي زمين دست به فساد مي‌زنند اين است كه كشته شوند».

و ساير مواردي كه به دليل آن ريختن خون مسلمان حلال مي‌گردد. امّا در غير اين موارد جنگيدن و كشتن مسلمان به هيچ صورتي جايز نيست.

**خلاصه:**

اهل گناهان كبيره تحت مشيئت و اراده خدا هستند اگر خدا بخواهد آنان را مي‌بخشد و اگر بخواهد آنان را عذاب مي‌دهد.

اهل تصديق و ايمان با اهل تكذيب و كفر يكسان نيستند.

ما پشت سر هر مسلماني اعم از بّر و فاجر نماز مي‌گذاريم.

براي هيچ مسلماني بطور قطعي حكم بهشتي بودن و يا دوزخي بودن صادر نمي‌کنيم.

بر روي هيچ مسلماني بدون دليل شرعي شمشير نمي‌كشيم.

**خودآزمائي:**

(1) نظر اهل سنّت درباره مرتكبين گناه كبيره چيست؟

(2) نماز پشت سرمسلمان فاجر چي حكمي دارد؟

(3) در چه صورتي قتل مسلمان روا است؟

قسمت بيست وسوّم

(72) خروج بر رهبران و صاحبان امورمان را جايز نمي‌دانيم، اگرچه آنان ستم نيز بر ما روا دارند، و بر عليه ايشان فرا نمي‌خوانيم و دست از فرمان برداري آنها بر نمي‌داريم و فرمانبرداري از آنان را بر خود فرض مي‌دانيم. البته تا زماني كه به معصيتي امر نكنند و براي‌شان از خدا صلاح و عافيت مي‌خواهيم.

(74) پيرو سنت و جماعت هستيم، و از تكروي و اختلاف و تفرق مي‌پرهيزيم.

**لغت شناسي:**

«جاروا» ظلم كردند.

«الشذوذ» تكروي و جدا شدن از جماعت.

**شرح**

(72) اهل سنت خروج بر رهبران و صاحبان امور را حرام مي‌دانند، حتي اگر آنان در مواردي ظلم كنند و يا از آنان فسق سرزند زيرا كه شورش و خروج آثار بدي را برجاي مي‌گذارد و آن عبارتست از خونريزي، هرج و مرج و.... البته تا زماني كه حكام و امراء در محدوده اسلام قرار داشته باشند و دين خدا را تغير ندهند و از آنان كفري سرنزند. در چنين صورتي اهل سنّت مردم را بر عليه ايشان نمي‌خوانند و از آنان سرپيچي نمي‌كنند و پيروي ازآنان را تا زماني كه امر به معروف مي‌كنند واجب مي‌شمارند. امّا اگر به گناهي فرمان دارند، پس سمع و طاعتي وجود ندارد. زيرا كه پيغمبر فرموده است:

«بر مسلمان لازم است كه سمع و طاعت داشته باشد، تا زماني كه به گناهي امر شود»[[9]](#footnote-9).

و نيز پيامبر فرموده است: «پيروي از حكام فقط در معروف روا است»[[10]](#footnote-10).

پس براي امراء دعا مي‌كنيم تا خداوند آنان را در دين اصلاح وعافيت بخشد، زيرا كه اصلاح آنان اصلاح امت و فساد‌شان فساد امت است.

(73) و اهل سنت از خروج از جماعت مسلمانان پرهيز مي‌كنند و هدايت را در پيروي از سنت پيامبر وجماعت مسلمانان ميدانند و در تكروي وجدايي از جماعت گمراهي و سردرگمي را مشاهده مي‌نمايند، كه نتيجه آن درگيري و اختلاف در امور دين مي‌شود و اجراي برنامه‌هاي ديني را با مشكل مواجه مي‌سازد. تفرق و جدائي صفوف مسلمانان را از هم ميشكافد و همه اينها تا زماني است كه جماعت مسلمانان بر اساس فرمان خدا عمل كنند، و برطريق حق وهدايت سير نمايند و امر بمعروف ونهي از منكر كنند. اما وقتي كه مردم فاسد شوند و شريعت را تغير دهند وسنت بدعت و بدعت سنت خوانده شود، ومنكر معروف و معروف منكر شود اينجا است كه گوشه گيري و تنهائي و جدا شدن از چنين مردمي جايز است و بايد شخص مؤمن از فرقه‌هائي كه پيرو هوا وضلالت هستند جداگردد. چنانكه درحديث نبوي آمده است: (پس از چنين فرقه‌هائي بطور تمام و كمال جدا شو، اگرچه ريشه درختي را بدندان بگيري تا كه مرگ تورا دريابد»[[11]](#footnote-11).

(74) اهل عدالت و امانت را دوست مي‌داريم، و با اهل جور و خيانت كينه داريم.

**شرح:**

(74) هر انساني را چه امير و چه مأمور دوست مي‌داريم، و هر شخص اميني را كه با خدا و مردم صادق است دوست مي‌داريم، و با هر ستم‌گري كينه داريم چه حاكم و چه محكوم. و همچنين با هر خائني كه بخدا و رسول او خيانت مي‌ورزد دشمني داريم.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَخُونُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ وَتَخُونُوٓاْ أَمَٰنَٰتِكُمۡ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٢٧﴾ [الأنفال: 27]. «اي مؤمنان به خدا و پيغمبر خيانت نكنيد و در امانات خود نيز آگاهانه خيانت روا مداريد».

اين نگرش را برحق مي‌بينيم زيرا كه مؤمن، مؤمنان پرهيزگار را دوست مي‌دارد و گناهكاران سركش را بغض مي‌دارد. درحديث شريف آمده است: «سه چيز در هركدام از شما باشد حلاوت ايمان را دريافته است: كسيكه خدا و رسول او محبوب‌تر از غير در نزد او باشد، و كسيكه انساني را دوست مي‌دارد، اين دوستي نيست مگر براي خدا......»[[12]](#footnote-12).

و نيز پيامبر فرموده است: «محكم‌ترين دست آويز ايمان عبارتست از: حب در راه خدا و بغض در راه خدا»[[13]](#footnote-13).

پس ما هركس را به اندازه طاعت و صلاح او دوست داريم، و به اندازه معصيت و فجورش از او نفرت داريم.

**خلاصه:**

فرمانبرداري از رهبران در محدوده اطاعت از خداوند واجب است.

بنا حق شكافتن عصاي وحدت مسلمين جايز نيست.

از اهل سنت و جماعت پيروي مي‌كنيم.

اهل عدل و امانت را دوست مي‌داريم.

از اهل جور و خيانت نفرت داريم.

**خودآزمائي:**

(1) حكم اطاعت از رهبر ظالم چيست؟

(2) آيا خروج بر رهبران ظالم جايز است؟

(3) تكليف ما در مسأله حب و بغض براي خدا چيست؟

قسمت بيست وچهارم

(75) در آنچه كه بر ما مشتبه باشد مي‌گوئيم: الله اعلم. (خدا داناتر است)

(76) چنانكه در حديث شريف آمده است مسح بر موزه را در سفر و حضر روا مي‌دانيم.

(77) حج و جهاد با حاكم مسلمان به اجرا درمي‌آيد، و تا روز قيامت استمرار دارد، چه صاحبان امر بّر باشند چه فاجر. هيچ چيزحج و جهاد را باطل و نقض نمي‌كند.

**لغت شناسي:**

«ماضيان» باقي و پايدار و قابل اجرا.

«لا ينقضها» محو و نفي نمي‌كند، و حكم بقاء آن برداشته نمي‌شود.

**شرح:**

(75) اهل سنت همواره علم چيزي را كه بر آنان مشتبه است بخدا مي‌سپارند و مي‌گويند: خدا داناتر است. اين است عدل و انصاف و اين است اجراي فرمان خداوند مبني بر حرام بودن سخن گفتن بدون علم. سخن گفتن بدون علم از بزرگ‌ترين گناهان است و هرگاه انسان از چيزي پرسيده شود كه نمي‌داند بايد بگويد: خدا داناتر است.

(76) اهل سنت مسح بر موزه را با شرايط آمده دركتب فقه جايز مي‌دانند، و آنرا براي مسافر مدت سه شبانه روز و براي مقيم يك شبانه روز تعيين كرده‌اند. همچنين مسح بر جوراب‌هاي ضخيم، و جوراب‌هاي چرمي را جايز مي‌دانيم. روافض در اين مسأله با اهل سنت مخالف هستند، در حاليكه مسح برموزه‌ها بصورت متواتر از رسول الله نقل شده است.

(77) اهل سنت حكم حج و جهاد را پايدار و مستمر مي‌دانند كه تحت فرماندهي امراء مسلمان اعم از بّر و فاجر صورت مي‌گيرد، وآنرا هيج چيزي باطل و نقض نمي‌كند و حكم آن برداشته نمي‌شود وتا روز قيامت استمرار دارد. همه اينها تحت فرماندهي رهبران عادل وغيرعادل انجام مي‌گيرد، امير ظالم قّوتش براي مسلمانان و ظلم او براي خود او است، البته تا زماني كه درمحدوده اسلام باشد، امّا اگر از اسلام خارج شد اطاعت از او وجهاد به همراه او جايز نيست.

**خلاصه:**

بر مسلمان لازم است كه هرگاه چيزي را نميداند بگويد: خدا داناتر است، و به خاطر آنچه بدان علم ندارد خود را در تكليف نيندازد.

مسح بر موزه در سفر و حضر جايز است.

حكم حج و جهاد تا روز قيامت پايدار و ماندگار است و تحت فرماندهي رهبران عادل و غير عادل صورت مي‌گيرد.

**خودآزمائي:**

(1) اگر از شما چيزي پرسيده شود كه آنرا نمي‌دانيد چه مي‌گويد؟

(2) مسح برموزه چه حكم دارد و مدت مسح چقدر است ؟

(3) جهاد وحج تحت فرماندهي امام ظالم چه حكم دارد؟

 قسمت بيست و پنجم

(78) به فرشتگان بزرگوار و نويسنده (كرام كاتبين) كه حافظان اعمال ما هستند ايمان داريم.

(79) به فرشته مرگ كه مأمور قبض روح جهانيان مي‌باشد ايمان داريم.

(80) به عذاب قبر براي كسيكه اهل آن است، و به سوال نكير و منكر در قبر درباره پرودگار و دين و پيامبر و هرچه در اين باره از قول پيامبر و از زبان صحابه آمده ايمان داريم.

**لغت شناسي:**

«موكل» موظف

**شرح:**

(78) اهل سنت به فرشتگان با عنوان (كرام كاتبين) ايمان دارندكه آنان را خداوند بعنوان پاسبانان ما قرار داده، و جميع اقوال و افعال ما را ضبط مي‌كنند و همواره با ما هستند، مگر در هنگام دستشوئي و نزديكي با همسر. خداوند درباره ايشان فرموده است: ﴿وَإِنَّ عَلَيۡكُمۡ لَحَٰفِظِينَ ١٠ كِرَامٗا كَٰتِبِينَ ١١ يَعۡلَمُونَ مَا تَفۡعَلُونَ ١٢﴾ [الإنفطار: 10-12]. «يقيناّ نگهباناني برشما گمارده شده‌اند، نگهباناني كه محترم هستند و پيوسته اعمال شما را مي‌نويسند و مي‌دانند هركاري را كه مي‌كنيد».

و قريب و عتيد نيز از فرشتگان مأمور بر ما هستند، چنانكه خداوند متعال از آنان ياد كرده است:

﴿مَّا يَلۡفِظُ مِن قَوۡلٍ إِلَّا لَدَيۡهِ رَقِيبٌ عَتِيدٞ ١٨﴾ [ق: 18]. «انسان هيچ سخني را بر زبان نمي‌راند مگر اينكه فرشته‌اي به عنوان رقيب و عتيد آماده دريافت آن سخن است».

(79) اهل سنّت به ملك الموت كه مأمور قبض ارواح همه جهانيان از انس و جن است ايمان دارند، چنانكه خداوند متعال فرموده است: ﴿قُلۡ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلۡمَوۡتِ ٱلَّذِي وُكِّلَ بِكُمۡ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ ١١﴾ [السجدة: 11]. «بگو فرشته مرگ كه بر شما گماشته شده است به سراغتان مي‌آيد و جان شما را مي‌گيرد، پس بسوي پرودگارتان باز گردانيده مي‌شويد».

نسبت دادن وفات به ملك الموت بدليل آن است كه او مسؤل مستقيم قبض روح به اذن خدا است، چون وفات به اذن و اراده خداوند صورت مي‌گيرد به خداوند نيز نسبت داده شده است. زيرا كه فاعل حقيقي خداوند است: ﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٤٢﴾ [الزمر: 42]. «خداوند ارواح را به هنگام مر گ انسان‌ها و در وقت خواب آدميان برمي‌گيرد، ارواح كساني را كه فرمان مرگ آنان صادر گرديده است قبض مي‌كند، و ارواح ديگري را تا سرآمد معيني بازمي‌گرداند، در اين مسأله نشانه‌هاي روشني براي انديشمندان است». بين اين آيات تعارض نيست، زيرا ملك الموت به امر خداوند ارواح را قبض مي‌كند.

و او از بزگ‌ترين فرشتگان از لحاظ آفرينش است و در كتاب و سنت براي او اسم معيني ذكر نشده است. آنچه در اين باره گفته‌اند از رسول الله به اثبات نرسيده است بلكه از سخنان اهل كتاب است.

(80) اهل سنت معتقدند كه عذاب قبر بصورت حقيقي براي كفار و منافقين وجود دارد. و نيز براي هر كسيكه خداوند از فاسقان مسلمان بخواهد. مقصود از قبر، حفره‌اي كه در زمين ايجاد مي‌شود نيست، بلكه مراد عالم برزخ است. پس انسان بدكار در برزخ عذاب مي‌شود، چه در حفره زميني باشد و يا در دريا، يا در شكم ماهي، يا درچينه دان مرغ، يا در شكم درندگان وغيره.

اهل سنت ايمان دارند كه اين عذاب در برزخ بر مبناي عدالت است و آنها مستحق آن هستند. اهل سنت معقتدند كه نكير و منكر، دو فرشته درشت خو هستند كه مسؤليت دارند از اموات درباره پرودگار و دين و پيامبرشان بپرسند.

تمامي اين اخبار از پيامبر بصورت تواتر آمده است، پس اعتقاد به آن واجب است.

(81) قبر يا باغي از باغ‌هاي بهشت است، و يا حفره‌اي از حفره‌هاي دوزخ.

**شرح:**

قبر يا باغي از باغ‌هاي بهشت است، البته براي مؤمن صالح كه خداوند او را بر توحيد پايدار و ثابت بدارد و بتواند به سوالات فرشتگان پاسخ مناسب بدهد، و يا حفره‌اي از حفره‌هاي دوزخ است براي كافر و منافق و هر كسيكه خداوند از ميان ظالمان و فساق مسلمان اراده بفرمايد. امّا حديثي تحت عنوان: «قبر يا باغي از باغ‌هاي بهشت است و يا حفره‌اي از حفره‌هاي دوزخ». از رسول الله به اثبات نرسيده است، ولي اين جمله مضمون احاديث متواتري است كه درباره قبر از رسول الله به اثبات رسيده است.

**خلاصه:**

به فرشتگان ايمان داريم از آن جمله: كرام كاتبين، و ملك الموت.

به عذاب قبر براي كافران و مذنبان و راحتي آن براي مؤمنان و سوال در آن ايمان داريم.

به نكير و منكر وحوادث قبر ايمان داريم.

**خودآزمائي:**

(1) پاسبانان ما چه كساني هستند؟

(2) درباره ملك الموت چه مي‌دانيد؟

(3) نكير و منكر چه كساني هستند؟

(4) آيا در قبر عذاب و راحتي وجود دارد؟

قسمت بيست و ششم

(82) و به بعث و جزاء اعمال در روز قيامت و حساب اعمال، قرائت كارنامه اعمال و ثواب، كيفر، و صراط و ميزان ايمان داريم.

(83) بهشت و دوزخ خلق شده هستند و هرگز فنا نمي‌پذيرند و فرسوده نمي‌شوند. خداوند بهشت و دوزخ را قبل از خلق بقيه موجودات پديد آورده و اهل‌شان را آفريده است. هركس را خواسته است به فضلش بهشتي كرده است، و هركس را خواسته است به عدلش دوزخي نموده است و هركس عملي را انجام مي‌دهد كه براي آن فارغ شده است و بسوي سرنوشتي حركت مي‌كند كه براي آن آفريده شده است.

**لغت شناسي:**

(بعث) زنده شدن در روز قيامت.

«لا تفينان أبداً ولا تبيدان» بهشت و دوزخ فنا نمي‌پذيرند، و عمرشان بپايان نمي‌رسد.

**شرح:**

(82) همچنين اهل سنت ايمان دارند كه خداوند در روز قيامت مردگان را زنده مي‌كند و جزاي اعمال‌شان را مي‌دهد، چنانكه فرموده است: ﴿قُلۡ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبۡعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلۡتُمۡۚ وَذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٞ﴾ [التغابن: 7]. «بگو چنين نيست كه مي‌پنداريد، به پروردگارم سوگند زنده و برانگيخته خواهيد شد، و از آن چيزهاي كه انجام مي‌داديد باخبرتان خواهند كرد، و اين كار براي خدا ساده و آسان است».

و به تقديم اعمال به پيشگاه خدا ايمان دارند. ﴿يَوۡمَئِذٖ تُعۡرَضُونَ لَا تَخۡفَىٰ مِنكُمۡ خَافِيَةٞ ١٨﴾ [الحاقة: 18]. «در آن روز بر خاوند عرضه مي‌شويد و چيزي از كارهاي پنهاني شما مخفي و پوشيده نمي‌ماند». و به حساب ايمان دارند كه هركس در مقابل اعمال خود محاسبه مي‌شود و كارنامه اش را مي‌خواند؛

 ﴿ٱقۡرَأۡ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفۡسِكَ ٱلۡيَوۡمَ عَلَيۡكَ حَسِيبٗا ١٤﴾ [الإسراء: 14]. «كتاب خود را بخوان، كافي است كه خودت امروز حسابرس خويشتن باشي».

و اهل سنت به ثواب و كيفر نيكوكاران و بدكاران معتقدند، كه خداوند نيكي را به ده برابر و يا بيشتر، و بدي را معادل آن جزا مي‌دهد و يا عفو مي‌كند.

اهل سنت به صراط ايمان دارند، و آن پلي است بر روي جهنم كه از موي باريك‌تر و از شمشير تيزتر است، صالحان از آن بسوي بهشت عبور مي‌كنند، و اهل عذاب از روي آن عبور نمي‌كنند و به جهنم مي‌افتند. اهل سنت به ميزان كه اعمال بندگان با آن سنجيده مي‌شود ايمان دارند، و آن ميزان حقيقي است كه حسنات در يك كفه و بدي‌ها در كفه ديگر آن قرار مي‌گيرد.

(83) اهل سنت به وجود بهشت و دوزخ ايمان دارند كه آنها هم اكنون موجود هستند. بهشت منزل پرهيزگاران، و دوزخ منزل كافران و گناهكاران است. اما دوزخ گناهكاران فنا مي‌پذيرد، ولي دوزخ كافران فنا نمي‌پذيرد، اما بهشت هرگز فنا نمي‌پذيرد. خداوند بهشت و دوزخ را قبل از خلق آفريده است و براي هركدام اهل آن را مقرر داشته است. اهل بهشت اعمال بهشتيان را انجام مي‌دهند، و اهل دوزخ اعمال دوزخيان را. اهل بهشت به فضل خدا وارد آن مي‌شوند، و اهل دوزخ به عدل خدا به آن داخل مي‌گردند، هر كدام برحسب تقدير خداوند عمل مي‌كند، و بسوي آنچه خداوند مقرر فرموده است حركت مي‌كنند.

(84) خير و شر هردو بر بندگان مقدرند.

(85) استطاعت وتواني كه فعل بدان واجب است، مثل توفيق كه جايز نيست مخلوق بدان توصيف گردد، پس اين استطاعت از فضل است. اما استطاعت و توان از جهت صحت، و وسع و امكان و سلامت ابزار، پس اين استطاعت قبل از فضل است و خطاب بدان تعلق مي‌گيرد، چنانكه خداي متعال فرموده است: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: 286]. «خداوند هيچ كسي را جز در حد توانش مكلّف نمي‌سازد».

**لغت شناسي:**

«مقدران» نوشته شده‌اند، و مقصوداند.

«الوسع» طاعت و امكان انجام امر.

 **شرح**

(84) خير و شر هردو بر اساس قضا و قدر خداوند تحقق مي‌يابند، چنانكه خداوند فرموده است:

﴿قُلۡ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ﴾ [النساء: 78].«بگو همه از پيشگاه خداوند است».

و ﴿ٱلۡمَوۡتِۗ وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ﴾ [الأنبیاء: 35]. «هر كس مزه مرگ را مي‌چشد، ما شما را با سود و زيان و بدي‌ها و خوبي‌ها مي‌آزماييم».

پس هر چيزي كه درعالم هستي اعم ازخير و شر جريان دارد بر اساس تقدير و اراده خداوند است، هرچه خداوند بخواهد انجام مي‌شود و هرچه نخواهد نمي‌شود.

(85) استطاعت و توان بر دو نوع است.

(1) استطاعت و توان بمعني وجود آلات، و توان و قدرت لازم براي فعل، و توان مطلوب براي فعل مي‌باشد. اين نوع استطاعت گاهي و بلكه اساساً قبل از فعل است. و امر و نهي بر اساس آن مقرر شده است: ﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: 286].

«خداوند كسي را جز در حد توانش مكلف نمي‌سازد».

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا﴾ [الطلاق: 7]. «خداوند كسي را مگر در آنچه به او داده مكلف نمي‌سازد».

پس خطاب مربوط به اين استطاعت و تكليف منوط به آن است.

(2) استطاعت يعني قدرت و اراده فعل كه همراه با فعل است، و اين بمثابه توفيق و هدايت است كه جز خداوند كسي به آن توصيف نمي‌گردد.

(86) افعال بندگان را خدا آفريده ولي كسب آن با بندگان است.

(87) خداوند بندگان را جز به اندازه توانشان مكلف نمي‌سازد, و آنان بيش از تكليف‌شان طاقت ندارند و اين همان تفسير (لاحول ولا قوة إلا بالله) است. مي‌گوئيم:

هيچكس هيچ چاره‌اي ندارد، و هيچ توان حركتي براي مقابله با معصيت نيست مگر به كمك خداوند متعال، و هيچكس نيروي بر پائي طاعت خدا و اثبات بر آن را ندارد، مگر به توفيق خداي تعالي.

(88) همه چيز به خواست و قضاء و قدر خداوند جريان دارد. خواست او بر همه خواسته‌ها مقدم است و قضاء او بر همه چاره‌ها غالب است، هرچه بخواهد انجام مي‌دهد، و او هرگز ظالم نيست، او از هر بدي و هلاكت و از هر نقص و عيب مبّرا و منزه است: ﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣﴾ [الأنبیاء: 23]. «خداوند از آنچه انجام مي‌دهد پرسيده و باز خواست نميشود، ولي آنان از آنچه انجام مي‌دهند پرسيده و بازخواست مي‌شوند».

**لغت شناسي:**

«تقدس» برتر و منزه است.

«حين» هلاكت و نابودي.

«شين» عيب، آنچه كه انسان به آن مورد عيب‌جوئي قرار مي‌گيرد.

شرح:

(86) همه افعال بندگان مخلوق خدا هستند، چنانكه خداي فرموده است: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَكُمۡ وَمَا تَعۡمَلُونَ ٩٦﴾ [الصافات: 96]. «خداوند شما و اعمالي را كه انجام مي‌دهيد آفريده است».

ولي اعمال بندگان، كسب‌شان مي‌باشد. اين قول اهل حق است. و جبريه با آن مخالفند زيرا آنان اراده بنده را نفي مي‌كنند، و معتزله نيز با اين نظريه مخالفند، زيرا آنان بندگان را خالق افعال شر مي‌دانند كه خداوند برآن اراده نداشته است.

پس اين گروه در دو طرف و در نقيض يكديگر قرار دارند، و دچار افراط و تفريط شده‌اند و وسط همان قوم اهل سنت و جماعت است.

(87) خداوند كسي را مگر به اندازه طاقتش مكلف نمي‌كند.

﴿لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَا﴾ [البقرة: 286]. «خداوند كسي را جز در حد توانش مكلف نمي‌سازد».

پس تكليف به چيزي دليل برتوان است، و بندگان جز به آنچه مكلف شده‌اند طاقت ندارند. اگر غير آن را طاقت داشتند خداوند آنان را مكلف مي‌فرمود و چون به بيش از تكليف موجود آنان را مكلف نفرمود، اين خود دليل است بر اينكه آنان بيش از آنرا طاقت ندارند. ومعني (لاحول ولا قوة إلا بالله) يعني امكان جلوگيري از معصيت و قدرت انجام طاعت نيست، مگر به كمك و توفيق خداي متعال.

(88) همه چيز در اين عالم به خواست خدا و بر اساس علم و قضاء و قدر خداوند جريان دارد. خواست خداوند بر همه خواسته‌ها پيروز و عملي است.

و هرچه مردم چاره انديشي كنند تا جلوي قضاء خدا را بگيرند نمي‌توانند. پس قضاء خداوند بر همه حيله‌ها و تدابير غالب است. خداوند هرچه بخواهد انجام مي‌دهد، و او پاك و منزه است از ظلم، هرچه كه قضاء او بر آن رفته باشد عين عدل است.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ﴾ [النساء: 40]. «خداوند به اندازه ذره مثقال به كسي ظلم نمي‌كند».

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظۡلِمُ ٱلنَّاسَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَٰكِنَّ ٱلنَّاسَ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ٤٤﴾ [یونس: 44].

«خداوند هيچ چيزي به مردم ظلم نمي‌كند، ولي بيشتر مردم به خودشان ظلم مي‌كنند».

خداوند از تمام بدي‌ها و ظلم و هلاك و نابودي و عيب و نقص، منزه و مقدس و پاك است:

﴿لَا يُسۡ‍َٔلُ عَمَّا يَفۡعَلُ وَهُمۡ يُسۡ‍َٔلُونَ ٢٣﴾ [الأنبیاء: 23].«از خداوند در برابر آنچه انجام مي‌دهد پرسيده و بازخواست نمي‌شود، ولي آنان مورد پرسش و بازخواست قرار مي‌گيرند».

**خلاصه:**

زنده شدن پس از مرگ در قيامت حق است.

جزاء و عرضه اعمال و حساب و ميزان و بهشت و دوزخ همه حق است.

بهشت و دوزخ آفريده شده‌اند، و فنا نمي‌پذيرند.

هر بنده‌اي بر اساس تقدير خداوند بسوي سرنوشت خود حركت مي‌كند.

همه افعال بندگان مخلوق خدا است.

استطاعت بر دو نوع است كه تفصيل آن گذشت.

خداوند بندگانش را بيش ازطاقت‌شان مكلف نفرموده است.

**خودآزمائي:**

(1) درباره احوال قيامت چه مي‌دانيد؟

(2) سخن درست درباره فنا شدن دوزخ چيست؟

(3) آيا خداوند خير و شر را آفريده و مقدر نموده است؟

(4) پاسخ شما به كسيكه مي‌گويد خداوند مردم را بيش از توانشان مكلف نموده است، چيست؟

قسمت بيست هفتم

(89) دعاي زندگان و صدقات آنان براي مردگان ثمر بخش است.

(90) خداست كه دعاها را اجابت مي‌فرمايد، و حاجات را برآورده مي‌سازد.

(91) خدا است كه مالك هرچيز است، و هيچ چيز مالك او نيست حتي به اندازه چشم برهم زدن. كسي از خدا بي‌نياز نيست، هركس خود را به اندازه يك چشم برهم زدن از خدا بي‌نياز بداند، كافر است و اهل نابودي و هلاكت است.

(92) خداوند خشمگين و راضي مي‌شود، ولي نه مثل مردم.

**لغت شناسي:**

«غني» بي‌نيازي.

«الحين» هلاكت و نابودي.

«الوري» خلق، مردم.

**شرح**

(89) ميت از دعاي كسانيكه زنده‌اند منفعت مي‌يابد، چنانكه در حديث نبوي آمده است:

«.... يا فرزند شايسته‌اي كه براي او دعا كند»[[14]](#footnote-14).

و همچنين ميت به صدقه كسانيكه زنده‌اند منفعت مي‌يابد چه فرزندش يا چه كسي ديگر.

(90) خدا است كه دعاها را اجابت مي‌كند، چنانكه فرموده: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡ﴾ [غافر: 60]. «و پرودگارت فرموده مرا بخوانيد تا دعايتان را اجابت كنم».

خدا است كه حاجات را برآورده مي‌سازد و به آنان منفعت مي‌رساند و يا ضرر را از آنان دور مي‌كند. زيرا هيچكس جز ايشان مالك امري نيست.

(91) خداوند مالك هستي و مالك همه چيز است، امكان تصرف در پديده‌هايش جز به اذن ايشان وجود ندارد. به اندازه يك چشم برهم زدن كسي را از او امكان بي‌نيازي نيست. پس هر مخلوقي نيازمند خداي تعالي است، در خلق و ايجاد و رزق و تدبير امور و هدايت و ارشادش، چنانكه خداي متعال فرموده است. ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلۡفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلۡغَنِيُّ ٱلۡحَمِيدُ ١٥﴾ [فاطر: 15]. «اي مردم شما به خدا نيازمند هستيد و خدا است كه بي‌نياز و ستوده است».

هر كسيكه گمان برد لحظه‌اي بي‌نياز از خدا است، با اين اعتقادش كافر شده است و از اهل هلاكت و نابودي و پستي بشمار مي‌آيد.

(92) اگر حرمات خدا شكسته شود خشمگين مي‌شود، و اگر به أوامر و دستوراتش عمل شود راضي مي‌گردد. غضب و رضا دو صفت ثابت براي خداوند است.

﴿وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ﴾ [النساء: 93]. «و خشم خدا بر او است».

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الفتح: 18].«خداوند از مؤمنان راضي است».

دو صفت غضب ورضا براي خداوند بلاكيف و تشبيه ثابت است و بهيچ عنوان همانند صفات خلق نيست: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [الشوری: 11]. «هيچ چيز همانند او نيست».

**خلاصه:**

دعا و صدقات براي مرده‌ها مفيد است و نفع آن به آنها مي رسد.

خداوند دعاها را اجابت مي‌فرمايد، و او است كه مالك همه چيز در زمين و آسمان‌ها است.

هيچكس از خدا بي‌نياز نيست.

غضب و رضا دو صفت حقيقي براي خدا است البته به شيوه‌اي كه لايق او تعالي است.

**خودآزمائي:**

(1) آيا ميت بوسيله دعا وصدقه شخصي زنده نفع مي‌برد؟

(2) حكم كسي كه گمان دارد از خداي بي‌نياز است چيست؟

(3) آيا دو صفت غضب و رضا براي خداوند ثابت است؟

قسمت بيست وهشتم

(93) اصحاب پيامبر را دوست مي‌داريم، و در دوستي آنها افراط نمي‌کنيم و از هيچكدام تبري نمي‌جوئيم، و با هركس كه به اصحاب كينه داشته باشد و آنان را به غير از خير ياد كند بغض داريم. از آنان جز بخوبي ياد نمي‌کنيم، حب آنان دين و ايمان واحسان است و بغض‌شان كفر و نفاق و طغيان.

(94) خلافت را بعد از رسول الله اوّل براي ابوبكر صديق صحيح مي‌دانيم، زيرا او را بر جميع امّت افضل و مقدم مي‌دانيم، سپس براي عمربن خطاب، سپس براي عثمان بن عفان، و آنگاه براي علي. آنان خلفاء راشدين و امامان هدايت شده بوده‌اند.

**شرح:**

اصحاب رسول الله را دوست مي‌داريم زيرا آنان پيامبر را دوست داشته‌اند و پيامبرآنان را دوست مي‌داشته است. در حب صحابه همانند روافض درباره علي افراط نمي‌کنيم، زيرا آنان علي را بيش از مقام و منزلت او بالا برده‌اند تا جائيكه او را به درجه الوهيت رسانيده‌اند.

ما از هيچكدام از ياران پيامبر تبري و بيزاري نمي‌جوئيم، زيرا آنان از ميان مردم كامل‌ترين ايمان را داشته‌اند و به درجه احسان رسيده‌اند و بيش از همه به طاعت و جهاد پرداخته‌اند.

با هركس كه نسبت به ياران پيامبر بغض داشته باشد، بغض داريم، زيرا بغض صحابه را علامت نفاق وخواري وذلت مي‌دانيم، و با هركس كه از آنان جز به خير ياد كند بغض داريم و از آنان جز بخوبي ياد نمي‌کنيم، زيرا كه پيامبر آنان دوست داشته است و درباره آنها وصيت فرموده‌اند، پس دوستي صحابه نشانه صحت دين، و علامت ايمان و احسان است. و بغض‌شان علامت كفر و نفاق و رسوائي و سركشي است. از ضلالت بعد از هدايت به خداوند متعال پناه مي‌بريم.

(94) خلافت را بعد از رسول الله براي ابوبكر صديق صحيح مي‌دانيم و او را بر ساير امت افضل و مقدم مي‌دانيم، زيرا رسول الله برفضيلت ايشان مهر تأييد نهاده و او را مقدم دانسته و در احاديث متعدد به خلافت ايشان اشاره فرموده است. او اولي‌ترين امت به فضيلت و تقديم است، مسلمانان در روز سقيفه به بيعتش اتفاق كرده‌اند.

بعد از ابوبكر، عمربن خطاب قرار دارد، زيرا كه ابوبكر صديق او را براي خلافت به مردم پيشنهاد فرمودند. آن دو ياران رسول الله هستند. پس از عمر عثمان بن عفان، معروف به ذوالنورين است كه شوهر دو دختررسول الله مي‌باشد.

پس از عثمان، علي بن ابي‌طالب، شوهر فاطمه دختر رسول الله است. اين چهار نفر افضل‌ترين صحابه و خلفاء راشدون و امامان هدايت شده‌اند كه پيامبر به پيروي ازروش ايشان ما را سفارش فرموده‌اند.

(95) و به ده نفري كه رسول الله از آنان نام برده و آنان را به بهشت مژده داده‌است به بهشت گواهي مي‌دهيم، زيرا كه رسول الله به آنان وعده بهشت داده‌است، و قول پيامبر حق است. آنان عبارتند از:

ابوبكر، عمر، عثمان، علي، طلحه، زبير، سعد، سعيد، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبيده ابن الجراح امين اين امت رضي الله عنهم اجمعين.

(96) هركس درباره ياران پيامبر و همسران پاكدامن ايشان و فرزندان ايشان كه از هرپليدي و ناپاكي وارسته و پاك بوده‌اند به نيكي وخوبي سخن بگويد، از نفاق مبرا شده است.

**لغت شناسي:**

«دنس» چرك و پليدي.

«رجس» پليدي زشت.

**شرح:**

(95) ايمان داريم كه پيامبر ده نفراز يارانش را به صراحت به بهشت وعده فرموده‌اند: «ابوبكر در بهشت است، و عمر در بهشت است و.....»[[15]](#footnote-15).

پس ما به اين وعده ايمان داريم. و نيز ايمان داريم كه رسول الله بعضي ديگر از صحابه را نيز به بهشت وعده داده‌اند كه از طريق احاديث صحيح به اثبات رسيده است.

(96) هركس درباره ياران پيامبر سخن به نيكي گويد و درباره هيچكدام آنها به گناه نيفتد، و همچنين درباره همسران پيامبر كه مطهر و به دور از هر ناپاكي و مبّرا از هرگناهي بوده‌اند به نيكي سخن گويد، و همچنين درباره فرزندان پيامبركه از هر رجس و پليدي پاك بوده‌اند، آنان كه مسلمانان مأمور به پيروي از ايشان هستند و درباره‌شان سفارش شده است، بلي هركس درباه همه آنان به نيكي سخن بگويد از نفاق خلاصي يافته است.

**خلاصه:**

صحابه را بدون غلو و تقصير دوست مي‌داريم و فضيلت‌شان را بر ديگران مي‌دانيم.

درجات خلفاء راشدين را بر حسب ترتيب آنها در خلافت مي‌دانيم.

حق ده يار بهشتي را كه به بهشت وعده داده شدند مي‌دانيم.

درباره كسانيكه به بدي از ياران و همسران و فرزندان پيامبر ياد مي‌كنند مي‌گوئيم آنها منافق هستند.

**خودآزمائي:**

(1) تكليف ما درباره اصحاب پيامبر چيست؟

(2) درباره همسران وذريه پيامبر چه مي‌گوئيم؟

(3) درباره كسانيكه به بدگويي صحابه و همسران و ذريه پيامبر مي‌پردازند چه موقفي داريم؟

 قسمت بيست و نهم

(97) از علماء سلف، آنان كه گذشته‌اند، و بعد از آنان از تابعين، آنانكه اهل خير و اثر و اهل فقه و نظر بوده‌اند جز به خوبي ياد نمي‌شود، هركس از آنان به بدي ياد كند او بر غير راه صحيح است.

(98) هيچكدام از اولياء را بر انبياء‡ بزرگ‌تر و برتر نمي‌دانيم، و مي‌گوئيم: هر كدام از انبياء‡ از تمام اولياء برترند.

(99) به كرامات اولياء ايمان داريم، و از طريق مراجع مؤثق تأييد شده است.

**لغت شناسي:**

«كرامات» عبارتست از آنچه كه خداوند از خوارق عادات براي صالحين فراهم مي‌آورد.

شرح:

(97) علماء سابقون از صحابه و تابعين، اهل صلاح و پيروان سنت و اهل قفه را جز بخوبي ياد نمي‌کنيم و آنان را مدح و ثنا مي‌گويم، هركس از آنان به بدي ياد كند او بر سبيل ضلالت و گمراهي است. زيرا كه محبت آنها واجب است، و گوشت‌هايشان براي كسانيكه از آنان به بدي ياد مي‌كنند مسموم است. اشاره است به آيه: ﴿أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُ﴾ [الحجرات: 12]. «آيا يكي از شما دوست دارد كه گوشت برادر مرده اش را بخورد، پس از آن اكراه داريد».

(98) قايل به افضليت اولياء بر انبياء نيستيم، چنانكه بعضي از اهل ضلالت مثل ابن عربي و ديگران گفته‌اند، بلكه مي‌گوئيم: يك پيامبر بر همه اولياء جهان فضيلت دارد. زيرا كه خداوند آنان را برگزيده و به رسالت انتخاب فرموده است و به آنان حكمت را بخشيده است. خداوند فرموده است:

﴿ٱللَّهُ يَصۡطَفِي مِنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلٗا وَمِنَ ٱلنَّاسِ﴾ [الحج: 75]. «خداوند از ميان فرشتگان و مردم پيغمبراني را برمي‌گزيند».

(99) به آنچه درباره كرامات اولياء آمده ايمان داريم. يعني به آنچه كه ازخوارق عادات خداوند به آنان بخشيده و به اثبات رسيده ايمان داريم، و آنچه را كه به اثبات نرسيده رد مي‌كنيم، اصل در اين مورد فرموده خداوند است: ﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقٗاۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَاۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: 37]. «هرگاه كه ذكريا در محراب بر او وارد مي‌شد، نزدش روزي مي‌يافت، گفت: اي مريم اين غذا از كجا است كه برايت آمده است؟ گفت: آن از پيشگاه خدا است».

البته به آنچه كه درباره اولياء خداي رحمان آمده و فقط شامل اهل طاعت و رضوان و ايمان است ايمان داريم نه به آنچه از خوارق عادات كه براي بعضي از اولياء شيطان اتفاق افتاده است.

**خلاصه:**

اهل علم از سلف صالح را جز به نيكي ياد نمي‌کنيم.

قايل به افضليت اولياء بر انبياء نيستيم.

به كرامات اولياء كه به اثبات رسيده ايمان داريم.

**خودآزمائي:**

1. موقف ما درباره سلف صالح چيست؟
2. آيا جايز است كه گفته شود ولي بر نبي أفضل‌تر است؟
3. كرامات اولياء چيست؟ دليل بر جواز آن بياوريد.

قسمت سي‌ام

(100) به علامات قيامت ايمان داريم، از جمله خروج دجال و نزول حضرت عيسي بن مريمإ از آسمان و طلوع خورشيد ازمغرب و خروج دابة الارض از جايگاه خود.

(101) هيچ كاهن و منجم و غيب‌گوئي را تصديق نمي‌کنيم، و همچنين كسي را كه مخالف كتاب و سنّت و اجماع امت باشد، تائيد نمي‌کنيم.

**لغت شناسي:**

«اشراط» جمع شرط يعني علامت.

«كاهن» كسيكه ادعاي علم غيب دارد.

«عراّف» منجم

**شرح:**

(100) ايمان داريم كه براي قيامت علاماتي است كه در هنگام قرب و نزديكي قيامت آشكار مي‌شود. اين علامات را پيامبر در حديثي درباره قيامت بيان فرموده است: «قيامت برپا نمي‌شود تا ده نشانه را مشاهده كنيد». و پيامبر اين علامت‌ها را بيان فرمودند.

«از آنجمله: دجال، دابه، طلوع خورشيد از مغرب، نزول حضرت عيسي بن مريم...» اين حديث ازصحيح مسلم (4/315) وابن ماجه (2/258) آمده است. اينها علامات كبري قيامت هستند، و البته علامات صغري نيز وجود دارد.

(101) هيچ كاهن و منجمي را تصديق نمي‌کنيم، آنانكه ادعاي غيب دارند و اخبار غيبي مي‌دهند زيرا كه خداوند متعال مي‌فرمايد:

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗا﴾ [لقمان: 34]. «هيچكس نمي‌داند فردا چه كسب مي‌كند».

﴿قُل لَّا يَعۡلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلۡغَيۡبَ إِلَّا ٱللَّهُ﴾ [النمل: 65]. «بگو هركه و هرچه درآسمان و زمين است بجز خدا كسي غيب نمي‌داند».

پيامبر مي‌فرمايد: «هركس به نزد منجم و يا غيب‌گو برود و او را در گفته‌اش تصديق كند به آنچه بر محمد نازل شده كافر شده است»[[16]](#footnote-16).

همچنين كسيكه چيزي مخالف كتاب خدا و سنت رسول الله و اجماع امت ادعا كند رد مي‌كنيم و قبول نمي‌کنيم، هر كسي كه باشد فرقي ندارد.

**خلاصه:**

به علامات كبري قيامت ايمان داريم.

غيب‌گويان و منجمان را تكذيب مي‌كنيم.

هركسي كه ادعايي برخلاف كتاب و سنت و اجماع كند او را تكذيب مي‌كنيم.

**خودآزمائي:**

(1) معني علامات قيامت چيست و 4 مورد آن را ذكر كنيد؟

(2) حكم كسي كه نزد غيب‌گويان و منجمان برود و آنان را تصديق كند چيست؟

 قسمت سي و يكم

(102) جماعـت را حق و صواب مي‌دانيم، و تفرق و جدائي را انحراف و عذاب.

(103) دين خدا در زمين و آسمان يكي است، وآن دين اسلام است، خداوند تعالي فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ [آل‌عمران: 19]. «حقا كه دين حقيقي و صحيح در پيشگاه خدا اسلام است».

﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3]. «و راضي شدم كه دين اسلام دين شما باشد».

(104) اسلام دين وسط و ميانه بين غلو و تقصير و بين تشبيه و تعطيل و بين جبر و قدر و بين اميد و نااميدي است.

**لغت شناسي:**

«زيغ» ميل و انحراف از حق.

شرح:

(102) جماعت را حق و صواب مي‌دانيم، و جماعت همان طريق مستقيم يا همان فرقه ناجيه مي‌باشد. جماعت همان روشي است كه رسول الله برآن قرارداشته است، و غيرآن ضلالت و گمراهي و انحراف و ميل از حق است كه عذاب دنيا و آخرت را در پي دارد. خداوند فرموده است: ﴿وَأَنَّ هَٰذَا صِرَٰطِي مُسۡتَقِيمٗا فَٱتَّبِعُوهُۖ وَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلسُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمۡ عَن سَبِيلِهِۦ﴾ [الأنعام: 153]. «اين است راه مستقيم من، از آن پيروي كنيد و از راهاي ديگران پيروي نكنيد كه شما را از راه خدا جدا مي‌كند».

(103) دين خدا يكي است و آن اسلام است, خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ [آل‌عمران: 19]. «حقا كه دين حقيقي وصحيح در نزد خدا اسلام است».

﴿وَمَن يَبۡتَغِ غَيۡرَ ٱلۡإِسۡلَٰمِ دِينٗا فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡهُ وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٨٥﴾ [آل‌عمران:85]. «هركس ديني غير از اسلام را بجويد هرگز از او پذيرفته نمي‌شود و او درآخرت از زيانكاران است».

﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗا﴾ [المائدة: 3]. «و راضي شدم كه اسلام دين شما باشد».

پس اسلام همان دين حق است كه خداوند همه پيامبرانش را بخاطر آن فرستاده است. و آن اينكه جز خدا پرستش نشود، و پرستش خداوند بايد بر اساس شريعت او باشد. هيچ پيامبري نبوده مگر آنكه رسالت او اسلام بوده است. قرآن كريم خبر داده كه فرزندان يعقوب گفتند: ﴿وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ﴾ [البقرة: 113]. «و ما تسليم او هستيم».

حضرت موسي فرموده است: ﴿يَٰقَوۡمِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيۡهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسۡلِمِينَ﴾ [یونس: 84]. «اي قوم من اگر بخدا ايمان داريد پس بر او توكل كنيد اگر مسلمان هستيد».

 بلقيس گفته است: ﴿وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ [النمل: 44]. «و اسلام آوردم با سليمان به پيشگاه خدا پرودگار جهانيان».

ياران حضرت عيسي گفته‌اند: ﴿ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ﴾ [آل‌‌عمران: 52]. «به خدا ايمان آورديم، وگواه باش كه ما مسلمان هستيم».

(104) اسلام دين وسط و ميانه است، چنانكه خداوند متعال فرموده است: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا﴾ [البقرة: 143]. «و بدينسان شما را امت ميانه قرار داديم».

اسلام دين وسط است، هم در عبادت زيرا بين غلو و تقصير قرار دارد، و هم وسط، در حق پيامبر كه درباره ايشان غلو و تقصير نمي‌كند. و در باب صفات خداوند نيز وسط است، زيرا نه خدا را به خلق تشبيه مي‌كند و نه صفات خدا را از لحاظ معاني و مفهوم نفي و تعطيل مي‌كنند، و نيز ميانه است در قدر زيرا كه اراده انسان را نفي نمي‌كند چنانكه جبريه معتقد است، و نه انسان را خالق افعال مي‌داند چنانكه قدريه معتقد هستند. و نيز ميانه است بين ايمن بودن از تدبير خداوند و يأس ونا اميدي ازرحمت خداوند.

قسمت سي و دّوم

(105) اين است دين و اعتقاد ما بطور ظاهر و باطن. ما به پيشگاه خداوند اظهار برائت مي‌كنيم از هر كسيكه با آنچه ذكر كرديم و بيان نموديم مخالف باشد. از خداوند متعال مي‌خواهيم كه ما را برايمان ثابت قدم بدارد، زندگي ما را با ايمان ختم نمايد، و ما را از هوا و هوس‌هاي مختلف و آراء و نظريات متفرقه و مذاهب پست و فاسد همانند مشبه و معتزله و جهميه و جبريه و قدريه و غير آنان كه مخالف سنت و جماعت هستند و حليف و هم پيمان ضلالت و گمراهي هستند محفوظ بدارد.

ما از آنها بيزاريم و آنها در نزد ما اهل گمراهي و فساد هستند و خدا است كه توفيق و عصمت را ارزاني مي‌فرمايد.

**لغت شناسي:**

«الرّديئه» فاسد و پست.

**شرح:**

(105) ما دين و عقيده خود را بيان كرديم، و آن عبارتست از همه آنچه ذكر كرديم. اين اعتقاد ما در ظاهر و باطن است. و از جمله كساني كه ظاهرشان غير از باطن‌شان مي‌باشد نيستيم، به پيشگاه خداوند تبري مي‌جوئيم از هر سخن و از هر كسيكه مخالف حتي يكي از موارد فوق الذكر باشد. از خداوند مسئلت داريم كه ما را بر ايمان ثابت قدم بدارد. چنانكه پيامبر مي‌فرمود: «اي گرداننده دل‌ها، قلبم را بر دين خود ثابت بدار»[[17]](#footnote-17).

و اينكه خداوند ما را از هواها و هوس‌هاي مختلف و اوهام فاسد و آراء و نظريات متفرقه در مسايل اعتقادي حفظ فرمايد، و نيز ما را از سقوط در انديشه‌هاي نادرست و مذاهب فاسد همانند مشبه و معتزله و جهميه و جبريه و قدريه و سايرين باز دارد زيرا كه آنان با سنت و جماعت مسلمين، جماعت حق مخالفت كرده‌اند، و باضلالت و گمراهي موافق و همراه شده‌اند و با آن پيمان بسته و به حمايت از گمراهي سخن گفته‌اند، پس ما بيزاري مي‌جوئيم از آنها زيرا بر مسلمان لازم است كه از اهل كفر و بدعت بيزاري بجويد و بر آنان حكم كند كه آنها گمراهان فاسد هستند كه مذاهب و انديشه و آراء‌شان به فساد دچار شده است.

خداوند نگهدارنده و ياري‌دهنده و صاحب توفيق است. درود و سلام و بركت خداوند بر پيامبر ما حضرت محمد باد.

 تأليف: دكتر محمد بن عبدالرحمن الخميس

1. - صحيح مسلم و مسند امام احمد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - صحيح بخاري (2/33) ح (54) و صحيح مسلم (1/ 439) ح (633). [↑](#footnote-ref-2)
3. - صحيح بخاري 13/473 ح (7510) و مسلم 1/ 182 -184 ح (326). [↑](#footnote-ref-3)
4. - ابوداود (4700) ترمذي در باب قدر (2156) و در باب تفسير (3316)، حديث صحيح. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الترمذي (2518) در باب صفت روز قيامت، حديث حسن صحيح. [↑](#footnote-ref-5)
6. - صحيح بخاري 1/46 ح (11) صحيح مسلم (3/ 1333) ح (1709). [↑](#footnote-ref-6)
7. - صحيح بخاري (12/201) ح (6878) و مسلم (3/1303) ح (1676). [↑](#footnote-ref-7)
8. - صحيح مسلم (3/1470) ح (42). [↑](#footnote-ref-8)
9. - صحيح بخاري 13/121 ح (7144) و مسلم (3/1469) ح (1893). [↑](#footnote-ref-9)
10. - مسلم (3/ 1469) ح (1840). [↑](#footnote-ref-10)
11. - صحيح بخاري (6/615) ح (3606) مسلم (3/1475) ح (1847). [↑](#footnote-ref-11)
12. - حديث متفق عليه. [↑](#footnote-ref-12)
13. - امام احمد و طبراني اين حديث را روايت كرده‌اند و آلباني آنرا صحيح دانسته است (2539).. [↑](#footnote-ref-13)
14. - صحيح مسلم (1631) ابوداود (2880). [↑](#footnote-ref-14)
15. - ابوداود (4649). [↑](#footnote-ref-15)
16. - ترمذي (1255) حاكم (1/36). [↑](#footnote-ref-16)
17. - مسند امام احمد (4/182) ابن ماجه (1/72) ح (199) مستدرك حاكم (1/525) الشريعة آجري (ص317) ابن منده الرد علی الجهمية ص87. [↑](#footnote-ref-17)